

موقعیت زن در عرصه تاریخ



سارا قاضی

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazari@netscape.net

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

فهرست

- ۱- موقعیت زن در عرصه تاریخ
- ۲- مفهوم روابط آزاد بین زن و مرد در مارکسیزم و تفاوت آن با مفهوم بورژوائی «سکس آزاد»
- ۳- پدیده پدر سالاری و ستم بر زن در مارکسیزم
- ۴- موقعیت زنان کارگر در برابر بورژوازی ایران
- ۵- تفاوت بین مطالبات اصلاح طلبان و مطالبات طبقه کارگر در زمینه حقوق زنان
- ۶- سنگسار، شکل خاص ستیزه جونی رژیم اسلامی با جنبش زنان ایران
- ۷- به مناسبت بزرگداشت روز زن

موقعیت زن در عرصه تاریخ

موقعیت زنان در جامعه در تمام دوره های تاریخ ارتباطی مستقیم با ساختار و روابط اجتماعی حاکم بر آن جامعه داشته است. از مظاهر این موقعیت، یکی فرهنگ و دیگری ادبیات حاکم بر جامعه می باشد.

در جوامع اولیه بشری که هنوز اشتراک عمومی در امر مالکیت وجود داشت، موقعیت زنان نیز مظاهر خاص خود را داشت: تقسیم کار بین افراد قبیله بر اساس نیاز و اصل ادامه نسل انجام می گرفت. برای مثال اگر زنان در مکانی مستقر می شده و به کار دانه جمع کنی و بعدها هم به امر کشاورزی و دامداری می پرداختند، برای این بود که در شرایط آن زمان، شانس جان سالم بدر بردن زنی که زایمان می کرد و امکان سالم تر به دنیا آمدن نوزاد و زنده ماندنش بیشتر می شد. امکان فراهم آوردن آب و آذوقه برای مادر و فرزند هم بیشتر می بود. اهمیت این مسأله هم از آن جهت بود که حیات هر قبیله به تعداد افراد آن بستگی داشت. تقسیم کار در آن دوران برحسب نیاز انجام می گرفت و دلیل دیگری نداشت. همه افراد قبیله اعم از زن و مرد، از حقوق مساوی برخوردار بودند و با وجود این که آن دوره، به دوران «مادر سالاری» معروف است، اما در حقیقت هیچ کس بر کسی «سالاری» نمی کرد. در روابط خصوصی بین زن و مرد هم تساوی حقوق برقرار بود و دو طرف تا زمانی که مایل بودند، در کنار هم زندگی زناشویی داشتند و آنگاه که یکی مایل به ترک «همسر» خود می شد، زن و مرد از یکدیگر جدا شده و در برابر یکدیگر یا قبیله و کودکان خود مرتکب «گناه» نمی شدند. مادران که محور قبیله بودند، از همه کودکان قبیله، اعم از این که فرزندان خودشان بودند یا نه، نگهداری می کردند و مردهای قبیله هم بین فرزندان خود و سایر کودکان فرقی نمی گذاشتند. مردان در آن دوران در

واقع اهمیت نمی دادند که کودک فرزند کسی است. کودک فرزند قبیله بود و همه در برابر او یک اندازه مسئولیت داشتند.

تاریخ نشان می دهد که پدیده «مالکیت خصوصی»، تمام این ضوابط و روابط طبیعی و کار را از هم پاشیده و آرامش و عدالت حاکم بر این جوامع را به تدریج از بین برد.

تا آن دوران، جنگ ها بین قبایل رخ می داد و علت آن هم غریزه حفظ بقا و ادامه نسل بود! غریزه ای کاملاً طبیعی!

در آن زمان، به علت مرگ و میر زیاد ناشی از بیماری، قحطی و انواع بلاهای طبیعی، امکان زنده ماندن آنانی هم که جان بدر برده بودند، به علت نبودن غذا و کم شدن نیروی کار کافی به خطر می افتاد. از این رو، با حمله به قبایل یکدیگر و ربودن آذوقه به ادامه حیات خود و با ربودن زنان به ادامه نسل خود، فرصتی دیگر می دادند.

پدیده مالکیت خصوصی، تمام این علت های غریزی و طبیعی را بطور تدریجی به علت هائی غیرطبیعی و متضاد با طبع اجتماعی انسان تبدیل نمود.

انسان که از قدرت فکر و حافظه برخوردار بود، از راه تجربه به تدریج آموخت که با ساختن وسیله می تواند برسرعت و کارائی خود بیافزاید. با ساختن وسایل شکار سطح کارائی و قدرت شکار خود را در حد چشم گیری تغییر داد. با استفاده از حیوانات از سنگینی کار کشاورزی کاسته و از طرف دیگر میزان تولید را هم بالا برد. در این زمان، مردها مسئولیت شکار و نگهداری از آذوقه و وسایل ساخته شده را داشتند و زن ها مسئول امور دامداری و کشاورزی بودند. وجود وسایل جدید باعث فزونی مواد غذایی شده و همین مشوقی شد تا انسان همواره بدنیاال ساختن ابزار بیشتر باشد.

تدریجاً از دید مواد غذایی و ابزار کار، انباردار قبیله را که تا آن موقع معمولاً از میان قوی ترین مردهای قبیله انتخاب می شد، به فکر «دادوستد» با سایر قبایل

انداخت. این «ابتکار» و نتایج مثبت حاصل از آن، نه تنها برای بقیه در قبیله چشم گیر بود، بلکه در این مردان، انگیزه ای جدید برانگیخت که برای بقیه نامشخص و بی معنی بود: حس مالکیت بر اموال قبیله! اینان که خود را طراح این ابتکار می دیدند و وظیفه ادامه این کار از طرف قبیله بر عهده آنان گذاشته شده بود، کم کم به این توهم رسیدند که «مالک» آن چه که در اختیار داشتند هم بودند.

رشد این فکر و تضادی که در ماهیت این خواسته با درک معمول در اجتماع وجود داشت، اساس ستم بشر بر بشر و تبدیل به مبارزه ای تاریخی گردید.

خصلت پدیده «مالکیت خصوصی» نه تنها با خوی زندگی دسته جمعی انسان ها سازگاری نداشت، بلکه برای مبارزه دائم بر علیه عرف معمول در جامعه، نیازمند به ابزار خاص خودش بود. اولین تضادها و جنگ های درون قبیله ای، بر همین اساس بوجود آمد. آنان که اموال قبیله را تحت کنترل خود داشتند، نه تنها با خودداری کردن از پرداخت سهم بقیه باعث جنگ و خونریزی می شدند، بلکه بقیه را از طریق گرسنه و درمانده نگهداشتن به زانو در می آوردند و آنان را وادار به هر کاری می کردند. «طبقات» از همین جا بوجود آمد و ستم طبقاتی در دوران «برده داری» شکل یک نظام را به خود گرفت.

مالکیت خصوصی پا به پای برقراری ستم انسان بر انسان، دریافت که برای ادامه حیات خود، می بایستی کل روابط حاکم بین انسان ها را نابود کند. به عبارت دیگر، تنها داشتن برده، موقعیت بردار را ثبات نمی بخشید، بلکه لازم بود که با کنترل هر چه بیشتر، محیط را برای پا برجائی خود مساعدتر سازد. لذا ب فکر تشکیل آن شکل از خانواده افتاد که در آن تنها یک مرد (مرد برده دار) در رأس خانواده قرار داشت و زنان و فرزندان او تحت کنترل کامل او قرار داشتند. بدین گونه پدیده دیگری در کنار «ستم طبقاتی» در اجتماع بشری شکل گرفت به نام «ستم جنسی» یا «ستم مضاعف» که بطور اخص بر زنان پیاده می شد.

زنان که تا آن زمان، انسان هائی آزاد و پا به پای مردان فعال بوده و در تولید اجتماعی نقشی مهم داشتند، به ناگاه تبدیل به «ملک» مرد در آمده و ارزش و حرمت انسانی خود را از دست دادند. زنان دیگر «همسر» نداشتند، بلکه مرد زندگی شان تبدیل به «ارباب» و «آقای» خانه شده بود. نقش زنان در این کانون خانواده جدید فقط تولید مثل از مرد بود و در هیچ مورد دیگری حق اشتراک با مرد را نداشت. به این ترتیب مرد برده دار و مالک، قادر بود تا کنترلی بر تولید مثل زن خود داشته باشد و با علم به این که فرزندان همه از نسل خود او هستند، در برابر شورش های قبیله ای بر علیه رفتار بسیار بی رحمانه ای که با برده ها بطور مدام صورت می گرفت، احساس امنیت بیشتر می کرد. ارتباط افراد این خانواده، در محیط بسته جدید فرهنگ خود را هم می طلبید: فرزندان با برانگیخته شدن خصلت مالکیت خصوصی در وجودشان، می آموختند که کدام «دوست» و کدام «دشمن» است!

به این ترتیب، حتا اهمیت روابط فامیلی در قبیله هم جای خود را به نسبت های طبقاتی داد. طبقه برده دار با طبقه برده دار قبیله دیگر «وصلت» می کرد و بدینسان ثروت و اموال عمومی این قبایل به طور نسل بعد از نسل در اختیار این خانواده ها قرار می گرفت و برده ها جز راه شورش و مبارزه، راه دیگری برای مقابله با این ستم بزرگ که زندگی شان را تهدید می کرد نداشتند.

از طرف دیگر و از آنجائی که همه زن ها به تصاحب برده داران در نمی آمدند. همواره در میان برده ها زن هم وجود داشت. با وجود این که ترکیب تازه ای از شکل خانواده، در جامعه معمول شده بود، ولی هنوز هم روابط میان زن و مردی که برده بودند، خصلت آزادمنشانه بیشتری داشت. به این دلیل در آن دوران، اگر زنی از طبقه برده دار با مردی غیر از شوهر خود هم خوابگی می کرد، قابل بخشش بود. اما اگر زنی از میان برده ها به چنین حرکتی دست می زد، تنبیه یا کشته می شد.

برای پیاده و تحمیل کردن این همه ستم، طبقه حاکم برده دار به این نتیجه رسید که استواریش بر سه اصل متکی است. ۱- نگهداشتن زن در خانه و بدور از نیروی

تولید در جامعه، ۲- فرهنگ و اصول اخلاقی ای که بر پایه آن بتوان انسان های ستمدیده را به قبول موقعیت شان در اجتماع وادار کرد و ۳- وسیله سرکوبی قابل اطمینانی که همیشه و در هر لحظه بتواند، شورش ها و مبارزات رها نبیخس برده ها را سرکوب کند. لذا اول عقد و ازدواج رسمی معمول گردید که زن را از حق انتخاب محروم کرده و او را تا آخر عمر جزو اموال خصوصی مرد در می آورد. دوم مذهب که با تکیه بر خرافات موجود، اخلاق «بردگی» و «اطاعت» بی چون و چرا را در بین مردم و به خصوص طبقه مورد ستم واقع شده برده ترویج و تبلیغ می کرد. سپس برای اطمینان خاطر در سرکوب هرگونه مبارزه احتمالی یا نافرمانی نیز «دولت» را بوجود آورد. دولت که در واقع متشکل از برده دار بزرگ در رأس بود و به ترتیب اطرافیان قابل اعتماد و بعد هم مزدوران ارباب، ابزاری بود برای زهر چشم گرفتن از مردم عادی. مزدوران که از میان افراد عادی (برده ها) انتخاب می شدند، در برابر یک تعداد امتیازات حاضر می شدند تا دیگران را لو بدهند و لذا آن ها مانند جاسوس در میان بقیه زندگی کرده و ارباب را در جریان مسائل می گذاشتند. کلیسائیان هم با مقرر کردن نیاز انسان به «اقرار به گناه»، از وضعیت زندگی و مناسبات خصوصی مردم، به خصوص بردگان، سر در می آورند. نتیجه این که در نظام برده داری وضعیت زنان را بدین گونه می توانیم گروه بندی کنیم:

- ۱- زنان خانواده ارباب این زنان در آن دوران از ستم جنسی شدیدی رنج می بردند.
 - ۲- زنان برده این زنان هم از ستم جنسی (مثل زنان ازبب) و هم از ستم طبقاتی (مثل مردان برده) رنج می بردند.
- در پی گذار از نظام برده داری به نظام فئودالی و از فئودالی به سرمایه داری، وضعیت زنان طبقه حاکم تغییر نکرد. تنها تغییر در اخلاق و فرهنگ این زنان بود که در طول زمان و نسل بعد از نسل به ارزش های جامعه طبقاتی خود عادت کرده و موقعیت خود را در جامعه پذیرفته بودند. رشد شدید ارزش ها و اخلاق مذهبی هم

آنان را به قبول آن شرایط واداشته و اکثریت زنان طبقات حاکم در هر مقطعی از دوران، حتا مخالف هرگونه حرکت و مبارزه ای در راه کسب آزادی و رهائی زن از قید نظام موجود بودند.

اولین جنبش این طبقه از زنان، در زمان انقلاب فرانسه و روی کار آمدن نظام سرمایه داری، تحت عنوان مبارزات فمینیستی انجام شد. رهبران این جنبش بدست «ژاکوپین ها» با گیوتین گردن زده شدند. پس از آن جنبش فمینیستی در مقاطع مختلف به موازات جو انقلابی و مبارزات کارگری شکل گرفته و حرکت می کرد. بالاخره در اواخر دهه ۱۹۷۰ و طی دهه ۱۹۸۰ با شکست جنبش کارگری، جنبش فمینیستی بیشتر شکل رفورمیستی گرفته و در آمریکا جذب دستگاه بورژوازی و در اروپا جذب دستگاه سوسیال دموکرات ها شدند.

زنان طبقه زیر دست، اما رهائی از چنگال نظام حاکم را که با زندگی آن ها و افراد خانواده اشان بازی می کرد به رهائی خود از ستم جنسی مقدم می شماردند. لذا در مبارزه برعلیه برده داری که به برچیده شدن آن نظام و در مبارزه دهقان ها در اواخر نظام فئودالی، زنان برده ویا رعیت به موازات مردان خود در صحنه حضور داشته و مردان طبقه خود را حمایت می کردند.

نکته قابل توجه در این جا اینست که زنان طبقات تحت ستم در عمل وبا تجربه ای که با پوست و استخوان شان کسب کرده بودند، تشخیص می داند که برای هرگونه رهائی از ستم می بایستی ابتدا نظام مالکیت خصوصی وقت را سرنگون کرد. مطابق همین درک و آگاهی را زنان طبقه کارگر از نظام سرمایه داری قرن نوزدهم داشتند. مظاهر درخشان این مبارزات در ادبیات کارگری اروپا همواره چشم گیر بوده است.

اولین جنبش کارگری زنان، قبل از جنگ جهانی اول و به رهبری «کلارا زتکین» شکل گرفت. زتکین جنبش زنان کارگر را به موازات مبارزات سوسیال دموکرات های

آلمان پیش برد. در سال ۱۹۱۰ نیز در کنگره سوسیال دموکرات های اروپا، روز ۸ مارس را «روز جهانی زن» اعلام کرد.

تاریخچه روز جهانی زن به ۸ مارس ۱۸۷۵ باز می‌گردد. در آن روز زنان کارگر نساجی های شهر نیویورک در ایالت نیویورک آمریکا، در اعتراض به وضعیت غیرقابل تحمل و غیرانسانی محل کار و دستمزد ناچیز خود، اعتصاب کرده و دست به تظاهرات زدند. این حرکت به درگیری بسیار خشنونت آمیز پلیس و سرکوب آن منتهی گشت.

در سال ۱۹۰۷ بار دیگر، همین کارگران در روز ۸ مارس، اعتصاب کرده و تظاهرات بزرگی ترتیب دادند. در این تظاهرات، آنان علاوه بر خواسته های قبلی، خواهان تقلیل ساعت کار روزانه به ۱۰ ساعت شدند. این بار نیز پلیس آمریکا با خصلتی قهرآمیزتر وارد صحنه شده و تظاهرات را از هم پاشیده و عده زیادی را نیز دستگیر کرد.

در ۸ مارس سال ۱۹۱۴ زنان اروپا تظاهرات گسترده ای بر علیه آغاز جنگ جهانی اول ترتیب داده و در این تظاهرات، عاملان اصلی جنگ را که دولت مردان نظام امپریالیستی بشمار می‌آمدند، محکوم کردند.

روز ۸ مارس سال ۱۹۱۷ نیز زنان کارگر سن پترزبورگ در روسیه بر علیه میزان دستمزدها، اخراج کارگران و تعطیل کردن کارخانجات شورش کرده و در حقیقت جرقه انقلاب اکتبر را زدند.

در ایران هم زنان از دوران انقلاب مشروطه و تا بعد از شکست همان انقلاب و بسته شدن در مجلس همواره در کلیه مراحل مبارزاتی، مثل جنگ با نیروهای واپس گرای سلطنت طلب و جمع آوری کمک های مالی برای جنگ و سازندگی کشور و به راه انداختن مجلس ملی از مردان گوی سبقت را ربودند. از جمله مواردی که زنان ایران در انقلاب مشروطه نقش مستقیم و پیشرو داشتند، از قرار زیر است:

۱- تحریم توتون و تنباکو در زمان ناصرالدین.

۲- در طول انقلاب مشروطه، حضور مستقیم در صحنه جنگ و پشت صحنه.

۳- در زمان احیای مجلس به علت عدم وجود رهبری انقلابی، تصمیمات لازم و سریع گرفته نمی شد. در این دوران تنها قشری از جامعه که متوجه این کندکاری و برخورد ضدانقلابی بود، زنان بودند و آن ها با اتخاذ اقدامات مشخص خود بر علیه نمایندگان مجلس نوپا و سیاست های ضدانقلابی آن ها موضع علنی گرفتند.

مجلس که از جناح بنیادگرای اسلامی به رهبری آیت الله نوری و جناح میانه روی مشروطه خواه شکل گرفته بود، دارای هیچ گونه برنامه انقلابی نبود. جناح اسلامی که اکثریت را در مجلس داشت، تنها بدنبال پیاده کردن قوانین اسلامی بوده و پیش از این که نگران حمله و کودتای ضدانقلاب باشد، در پی مخالفت و سرکوبی حرکت ها و برخوردهای انقلابی بود. جناح مشروطه خواه هم که در اقلیت قرار داشت از ماهیت انقلابی کافی برخوردار نبوده و به غیر از چند تنی مانند ایرج میرزا، دهخدا یا ملک الشعراء بهار، بقیه در برابر مواضع ضدانقلابی آیت الله نوری و دارودسته اش سکوت می کردند. در این حالت بود که زنان (که در مجلس حتا یک نماینده هم نداشتند) دست به اعتراض در سطح کشور زده و با نوشتن نامه به نمایندگان مجلس و شکایت از بی قانونی و خطری که کشور را از جانب ضدانقلاب تهدید می کرد، از نمایندگان مجلس خواستند یا در اسرع وقت دست به اقدامات اساسی زده و یا اگر توانایی ندارند از کرسی های خود پایین آمده و بگذارند تا این زنان مسئولیت را به عهده بگیرند.

این اقدام، جناح مذهبی مجلس را به خشم آورد. در مجلس و روزنامه ها به تقبیح زنان در امر دخالت در امور سیاسی پرداختند. زنان نیز پاسخ های دندان شکن خود را خطاب به نمایندگان مجلس فرستاده و از سوسیال دموکرات های مجلس بخاطر سکوت شان در برابر جناح بنیادگرای افراطی انتقاد کردند. روزنامه ها، به غیر از

یکی دو مورد، نامه‌ها و مقالات این زنان را چاپ نمی‌کردند. در عوض روزانه چند مقاله و شعر در تقبیح این زنان به چاپ رساند و زنان را تحقیر و تمسخر می‌کردند. در آخر آزادی خواهانی مانند ایرج میرزا، دهخدا و ملک الشعراء به پشتیبانی زنان برآمدند. این پشتیبانی کمک کرد تا صدای زنان در ابعاد گسترده تری طنین پیدا کند. زنان که از طریق مجلس به نتیجه‌ای نرسیده بودند، دست به اقدامات جدید زدند. ابتدا به تشکیل انجمن‌های زنان پرداختند و در درون این انجمن‌ها (که همه به‌طور مخفی تشکیل می‌شد) به تهیه شب‌نامه‌هایی در اعتراض به بی‌لیاقتی نمایندگان مجلس و پیشنهاد تحریم کمک‌های خارجی، پارچه‌های خارجی و شکر را به همه زنان ایران دادند. زنان ایران بلافاصله، پیشنهاد را پذیرفته و به اجرا گذاشتند. پس از چند روز از طرف دولت روسیه تزاری و انگلستان به مجلس اولتیماتومی‌هایی جداگانه فرستاده شد.

زنان بلافاصله، خواهان مقاومت شده و برای حفظ انقلاب و جلوگیری از سرنگونی مجلس، اقدام به تشکیل «بانک ملی» کرده و مشغول به جمع‌آوری کمک‌های مالی شدند. زنان ایران از نقاط دور و نزدیک کشور و به هر طریقی که شده به این کمک با جان و دل جواب مثبت دادند. از در اختیار گذاشتن جواهرات خود از طرف زنان مرفه گرفته تا خرجی روزانه و قابل‌مشقبت زنان خانواده‌های فقیر، کمک مالی به سوی این بانک سرآزیر شد. اما باز هم نمایندگان بی‌کفایت مجلس دست رو دست گذاشته و منتظر حمله ضدانقلاب شدند.

اولین انجمن زنان به نام «انجمن آزادی زنان» با همکاری صدیقه دولت‌آبادی و شمس‌الملوک جواهر کلام آغاز به کار کرد. سپس «انجمن مخدرات وطن»، «انجمن نسوان وطن خواه» با مسئولیت محترم اسکندری و به دبیر اولی نورالهدی منگنه کار خود را شروع کرد. نمونه‌های بسیار زیاد دیگری هم از این انجمن‌ها به تدریج تأسیس گردید که ذکر نام آن‌ها از حوصله این مقاله خارج است.

زنان که تا آخر از پای ننشستند، در کنار این کارها از فرصت استفاده کرده و از طریق انجمن های مخفی خود مشغول ساختن اولین مدارس دخترانه در ایران شدند. در ایران که تا آن زمان هیچ گونه مدرسه دخترانه وجود نداشت و آموزش علمی دیدن دختران خلاف شرع اسلام به شمار می آمد، ساختن مدرسه جهشی بسیار متهورانه از سوی زنان محسوب می گردید. نورالهدی منگنه مؤسس کلاس های اکابر و ماهرخ گوهرشناس مؤسس مدرسه «ترقی بنات» تنها دو نمونه از بیش از ۱۰۰ مدرسه دخترانه ای بود که به همت و مخارج خود زنان در ایران تأسیس شد.

این مسأله که از طرف بنیادگرایان اسلامی مجلس به هیچ وجه پذیرفتنی نبود، سروصدای زیادی براه انداخت و بنیادگرایان اسلامی از یکطرف با تقبیح خانواده ها در فرستادن دخترانشان به این مدارس و از طرف دیگر با حمله های مداوم چماقداران مذهبی به در هم کوبیدن این مدارس پرداختند.

زنان که حاضر نبودند تسلیم شوند، بار دیگر به تشکیل این کلاس ها پرداختند و بکار خود ادامه دادند. در بحث هایی که مطرح می شد، زنان مدعی آن بودند که این کلاس ها در محیطی کاملاً اسلامی برگزار می گردد، زیرا که نه تنها حجاب به طور معمول رعایت می شود و نه تنها تمام شاگردان دختر می باشند که حتی تمام آموزگاران هم از میان همین زنان انتخاب می شوند. به این ترتیب وبا کمک آن چند تن از اعضای آزادی خواه مجلس، نوری فتفانی داد که براساس آن زنان دختر فقط می توانستند برای آموزش آشنیزی و خانه داری به این مدارس بروند. اما مسئولین این مدارس این فتفی را نادیده گرفته و همواره به تعلیم زبان فارسی و حساب به دانش آموزان ادامه دادند. لذا مجدداً مورد حمله چماقداران قرار گرفتند.

بالاخره، عده زیادی از بازاری های چماق بدست در خیابان ها ریخته و نه تنها به این مدارس حمله کرده و ساختمان ها را با خاک یکی کردند، بلکه هر زن و دختری را هم که در خیابان می دیدند، مورد حمله و توهین قرار می دادند. در آخر زنان خطاب

به بزرگترین سازمان فمینیستی زنان اروپا در فرانسه نامه نوشته و از آن ها خواهان حمایت جهانی شدند. آنان نیز در پاسخ نوشتند که اگرچه بخوبی به وضعیت و مشکل زنان ایران واقف هستند، اما متأسفانه خود نیز در کشورشان و در برابر پارلمان بورژوائی وقت از شرایط بهتری برخوردار نمی باشند.

جنبش زنان ایران در دوران مشروطه از مترقی ترین جنبش های زنان در زمان خود بشمار می آمد. بزرگترین نتیجه مبارزات آنان هم تغییر قانون در زمینه حق تحصیل برای زنان و دختران بود. خیلی از زنانی که در این مبارزه به طور مستقیم فعالیت داشتند و از نظر مالی این مدارس را حمایت می کردند، خود سواد خواندن و نوشتن نداشتند. برخی به طور پنهانی از خانواده و شوهر این فعالیت ها را داشتند.

انقلاب ۱۳۰۷ هم نمونه دیگری از ارجحیت دادن به مبارزات سیاسی توسط زنان برای از بین بردن هرگونه ستم، از جمله ستم جنسی بود. در آن زمان، در حالی که زنان فمینیست اروپا و امریکا با جذب به دستگاه های اداری بورژوازی احساس کسب حقوق می کردند، زنان ایران در اجتماعات چشم گیری به تظاهرات بر علیه رژیم ستم گر و مستبد شاه برخاستند. در قتل عام ۱۷ شهریور آن سال در میدان شهدا، تعداد کشته شدگان زن بسیار قابل ملاحظه بود، چون آنان با وجود بچه و چادر قادر به نجات خود نبودند. مطالبات زنان در آن رژیم هم مانند خواسته های کنونی آن ها بدور مسائل اساسی و کلیدی دور می زد:

- ۱- برابری زن و مرد در مقابل قانون
 - ۲- حق انتخاب کار و رشته تحصیلی
 - ۳- دستمزد و مزایای مساوی در برابر کار مساوی
- برای کسب این مطالبات، زنان به انقلاب پیوستند و تشخیص دادند که تنها راه رهائی در واقع سرنگونی نظام حاکم است.

اکنون هم با پشت سر گذاشتن آن انقلاب و تجربه ای هم که در طول این بیست و دو سال بر تجربیات شان افزوده شده است، زنان ایران بخوبی می دانند که به طور کلی هیچ رژیم سرمایه داری، چه از نوع کراواتی، چه از نوع عمامه ای آن قادر نخواهد بود مطالبات آنان را ادا نماید.

زنان ایران مانند دوران انقلاب مشروطه، برای رسیدن به اهداف شان می دانند که باید به زانو خود تکیه کنند و نه تنها عملاً در صحنه حضور داشته باشند که می باید سازماندهی شده و با برنامه ای بدور محور مسائل اساسی و کلیدی خود حرکت کنند تا ریشه این ستمی را که همواره در اشکال مختلف از نظام سرمایه داری بر آن ها تحمیل شده است، برکنند.

ریشه این ستم هم مانند ریشه ستم طبقاتی در خصلت نظام طبقاتی نهفته است.

مفهوم روابط آزاد بین زن و مرد در مارکسیزم و تفاوت آن با مفهوم بورژوائی «سکس آزاد»

در تمام نظام های سرمایه داری کشورهای جهان، با کمی بالا و پایین، همه معیارهائی اخلاقی با ریشه در مذهب دارند. در ایران این اخلاق حاکم، همانطور که همه می دانیم، همیشه ریشه در اسلام داشته است. این امر نیز تنها به دوران رژیم جمهوری اسلامی بر نمی گردد، منتهی بر اثر شدت فشار و ستم رژیم در کل امور جامعه و در رابطه با مسائل اجتماعی بخصوص در مورد ستم بر زنان، این روزها بحث های زیادی در زمینه معنی و مفهوم «اخلاق» و بخصوص ارتباط آن با زندگی زناشویی و روابط زن و مرد مطرح است.

در زمان رژیم گذشته، بورژوازی ایران برای سرکوب نیروهای اپوزیسیون رژیم و به خصوص به خاطر ترسش از کمونیزم به هر طریق ممکن بر علیه این نیروها، مخصوصاً چپ، تبلیغ منفی می کرد. این تبلیغ از شوخی ها و مزاح های مد روز بر علیه اقلیت های ملی کشور گرفته، تا تفسیرهای «اخلاقی» از کمونیزم و کمونیست ها ادامه داشته و نهایتاً هم به اعدام آن ها منتهی می شد. از یک طرف با ارائه برنامه های تفریحی و انواع و اقسام مزاح ها و شوخی ها، به مردم شمالی، ترک، کرد، بلوچ، اصفهانی و ... توهین می شد و در نتیجه آن فرهنگ تفرقه را در میان مردم جا می انداخت. از طرف دیگر، در بحث ها با استفاده از موازین اخلاق اسلامی و جا افتاده در فرهنگ غالب در جامعه ما، کمونیزم را «بی اخلاق» و کمونیست ها را «بی بند و بار» معرفی می کرد. یعنی اولاً که کمونیست ها خدا را قبول نداشتند، کشتن آن ها حلال بود و دوم این که اگر آن ها از پدر و مادر مسلمان زاده شده بودند، پس بر اساس احکام اسلام «خون آن ها باید ریخته می شد». تاکتیک

بسیار راحتی برای از بین بردن مخالفان سیاسی! در ضمن در جامعه، آنان که دارای عقاید سیاسی بوده و انسان های مبارزی به شمار می آمدند، با استفاده از مفهوم آمده در بالا از کمونیست، به آن ها توهین شده و حال اگر این افراد زن هم بودند، دیگر بدتر! قبل از شنیدن کلمه ای از دهان زن، اول به او تهمت «بی بندوباری و هرزگی» می زدند و شوهرش را «بی غیرت» می خواندند!

در دوران رژیم اسلامی، این نمایندگان «الله» بر روی زمین به طور خود به خود باعث منکر خدا شدن مردم گشته اند. اینان که هم چون ابر سیاهی، روزگار را بر مردم تاریک کرده اند، دیگر هیچ گونه جای دفاع و توجیهی برای خود باقی نگذاشته اند. اما مسأله تعریف از «بی بندوباری و هرزگی» در کمونیزم، هنوز در جامعه باقی است. ناگفته نماند که در تمام کشورهای غربی نیز همین تعریف و برداشت از «اخلاق کمونیستی» بوسیله نظام های حاکم و کلیساهای وابسته به آن ها ارائه داده می شود.

البته برخورد یک نظام سرمایه داری با مفهوم اخلاق در کمونیزم، چه در شکل غربی آن باشد و چه شرقی، قابل درک است. اما آن چه که قابل درک و پذیرش نیست، افتادن جریانات «چپ» ما در دام اخلاق بورژوائی است.

متأسفانه با نگاهی به برداشت و تجربه و تحلیل های صاحب نظران این جریانات، به خصوص آنان که خارج کشور بوده یا هستند، ملاحظه می کنیم که دید آن ها نیز از روابط بین زن و مرد و مفهوم آزادی جنسی، همان مفهوم بورژوائی کلمه که در جوامع غربی متداول است، می باشد. تحلیل ها و کاربردهای موجود از مفهوم روابط جنسی به نحو آزاد به زعم آن ها در عمل، یعنی روابط بی بندوبار و کاملاً بورژوائی از این پدیده طبیعی که هیچ ربطی به تحلیل آگاهانه و مارکسیستی از «آزادی» در روابط جنسی دو نفر ندارد. با دنبال و ارائه کردن این قبیل نظریات بوسیله چنین گروه های کمونیستی، در حقیقت جاده صاف کنی برای بورژوازی حاصل می آید، نه معرفی عملی اخلاق در مارکسیزم.

در مارکسیزم، وقتی از رو به زوال رفتن خانواده به شکل امروزی یا بورژوازی آن، سخن به میان می آید، منظور دفاع از بی بندوباری یک انسان در روابط جنسی خود نیست. بلکه برعکس، منظور این است که با برجیدن شدن ستم طبقاتی در جامعه، انسان ها فرصت بازیافتن ارزش انسانی خود را می یابند. در جامعه سرمایه داری از آن جا که معیار سنجش هر چیزی نهایتاً ریشه در منفعت و سودآوری دارد، فرهنگ جامعه اجازه استقلال فکری و در پی آن آموزش آگاهانه را نمی دهد. نظام در هر زمینه، الگویی را معرفی می کند و با تبلیغات همه جانبه ای که به خورد مردم می دهد، آن را تبدیل به «واقعیت» کرده و هرگونه انحراف از آن را «غیر عادی» جلوه می دهد. از طرف دیگر، آترناتیوی را هم معرفی نمی کند که انسان امکان فکر کردن و قضاوت داشته باشد و از آنجائی که طبیعتاً هیچ کس نمی خواهد، در جامعه منزوی و انگشت نما گردد، لذا مردم عموماً این قالب های از پیش تعیین شده را بدون هیچ گونه سوالی قبول کرده و در روابط خود بکار می برند. حتا طبقه کارگر هم از این فرهنگ مصون نیست. ارزش های اخلاقی جامعه بورژوازی را می توان در طبقه کارگر هم براحتی دید.

در جوامع سرمایه داری عقب افتاده ای مثل ایران، این ارزش های اخلاقی ریشه در مذهب اسلام دارد و در نتیجه آن، ازدواج دادن دختران به خصوص در سنین پایین، انتخاب همسر برای فرزند، مجازات های سنگین و قرون وسطانی در مورد روابط «نامحرم» و «زنای محسنه» بین زن و مرد، مثل بدار آویختن و سنگسار، جزو عرف و قانون کشور در می آید. تا جائی که حتا خیلی از زنان کشور ما خود به این جور جزا اعتقاد داشته و از مثلاً سنگسار کردن زن حمایت می کنند. در مقابل این، در کشورهای سرمایه داری پیشرفته و حتا در کشورهایی که نظام سوسیال دموکراسی حاکم است، تحت عنوان «حقوق دموکراتیک»، بی بندوباری غیرقابل کنترلی، تحت عنوان «سکس آزاد» بر اذهان مردم دیکته می شود که در واقع هیچ گونه ارتباطی با «حقوق دموکراتیک» انسان ها در جامعه نداشته و برعکس، همانطور که گفتیم،

حق تفکر آزاد و آگاهانه را از توده مردم سلب می نماید. انواع و اقسام فیلم های سینمایی، برنامه های تلویزیونی، مجلات و مانند آن ها آزادی جنسی را به نحوی در فرهنگ مردم جا می اندازند که در ضمن وسیله ای برای فروش کالاهای تولید شده باشد. قیافه و هیكل، نوع لباس و سبک زندگی را برای فروش کالای نو و کهنه ای که به فروش نرفته، در میان مردم جا می اندازند. تبلیغات در راه رسیدن به این اهداف در نظام سرمایه داری، به قدری دقیق و حساب شده عرضه می شود که حتا اغلب روشن فکران ما را هم که خود را «کمونیست» هم می خوانند، در دام مفهوم بورژوائی «سکس آزاد» می اندازد. این افراد که آشکارا هنوز از مفهوم اخلاق در مارکسیزم چیزی نفهمیده اند، با تبلیغ برداشت بورژوائی خود از مفهوم کلمه، به بحث و نظرپردازی، اما به عنوان کمونیست، پرداخته و اکاذیب خود را به نام «عشق آزاد» اشاعه میدهند و حمل را هم بر این می گذارند که مردم ایران آن قدر ساده لوح هستند که مثل آن ها در دام این نوع تبلیغات می افتند و آن ها را به عنوان رهبران جنبش دموکراتیک خود انتخاب می کنند. البته هر کسی آزاد است تا بر عقیده و نظر خود استوار باشد. اما این آزادی قادر نیست تا پایه های یک جهان بینی علمی را خدشه دار کند.

وقتی در مارکسیزم سخن از آزادی انسان به میان می آید، این آزادی در معنی و مفهوم اش با «آزادی دموکراتیک» در جوامع سرمایه داری غربی، اختلافی فاحش و ماهوی دارد. همان طور که مثلاً مبانی اقتصادی نظام کمونیستی مطلقاً وجه مشترکی با نظام سرمایه داری ندارد، بهمین ترتیب هم زیربنای جامعه کمونیستی در زمینه اخلاق و مسائل اجتماعی و بینش و برخورد آن با آن چه که در جامعه سرمایه داری متداول است، کاملاً متفاوت است. نکته ای هم که می باید در این جا مورد توجه قرار گیرد، اینست که اگر عرف حاکم در کشورهایی مانند ایران، نقطه مقابل آن چه که در کشورهای غربی وجود دارد فرض شود، اخلاق در مارکسیزم را نمی توان چیزی مثل حد اعتدال بین آن دو تصور نمود، زیرا که همان طور که در بالا آمد، نظام کمونیستی

را به طور کلی با سرمایه داری نمی توانیم مقایسه کنیم، زیرا که در ماهیت کاملاً با هم متفاوت هستند.

در جامعه کمونیستی، ارزش های حاکم در اجتماع ریشه مادی در جهت سودآوری تنها برای یک قشر از مردم در جامعه را ندارد، بلکه منافع مادی همه انسان ها، سوا از تمام اختلافات ظاهری آنها، مورد نظر است. در چنین جامعه ای، فرهنگ سودجویی شخصی دیگر جای عمل ندارد، زیرا که با برچیده شدن فرهنگ مصرفی حاصل از اقتصاد سرمایه داری، اخلاق پویا و کوشای نهفته در ذات انسان ها، فرصت رشد می یابد و ستم انسان بر انسان محو شده، علاقه به آموختن در انسان ها زمینه آگاهانه پیدا کرده و مثل آن می ماند که اندیشه و روح انسان از قفس رها شده باشد. آموزشی که حاوی پیام آزادی همه انسان ها و رهایی افکار و روان آن ها از هرگونه بندی باشد، بالطبع در جهت سالم و آگاهانه جلو رفته و بازدهی کاملاً متفاوتی خواهد داشت.

همانطور که وقتی نیازهای مادی انسان تأمین گردد، دیگر لازم نیست کسی «دزد» باشد، همین طور هم وقتی انسان ها در اجتماع خود از حقوق مساوی برخوردار باشند و عدالت در حق همه رعایت شود و قانون بین زن و مرد در اجتماع فرقی ننهد، دلیلی ندارد که آن ها در روابط خود، به افراط یا تفریط کشیده شوند، بالعکس در چنین جامعه ای زن و مرد حق انتخاب آگاهانه پیدا کرده و نه لازم است از داشتن روابط جنسی «شرم» کنند و نه لازم است در برابر این ارزش های قرون وسطانی، آن طور لجام گسیخته شده و تبدیل به انسان روانی گردند.

رفیق کولنتای در نوشته خود به نام «تزهائی در باره اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی» می گوید: «آمیزش جنسی نباید امری شرم آور و گناه کارانه تلقی شود. این آمیزش باید به صورت عملکردی طبیعی و قانونی، به صورت تجلانی از یک جسم سالم برسमित شناخته شود، همانند مرتفع ساختن گرسنگی و تشنگی، در پدیده های طبیعت نه چیزی بنام اخلاق هست و نه غیر اخلاق. ارضاء یک نیاز طبیعی

فقط در حالتی غیر عادی می شود که از حدود بهداشتی اش تجاوز کند... بنابراین اخلاق کمونیستی همان طور که علناً عادی بودن جذابیت جنسی سالم در سن بلوغ را به رسمیت می شناسد، حدودی را نیز برای تظاهرات جنسی قابل می شود که مقاربت خارج از آن ها اشکالی ناسالم، غیر طبیعی و ناهنجار به خود می گیرد، مثلاً افراط و نیز تمامی روابط جنسی ای که جسم را بفرساید و بدین وسیله انرژی برای کار... را تنزل دهد.»

از دید کولنتای، در اخلاق کمونیستی آمیزش زناشویی می باید بر دو مبنی استوار باشد: بر مبنای بهداشت و بر مبنای تکامل همبستگی های روحی و معنوی. رعایت بهداشت تنها زمانی حقیقت پیدا می کند که امکانات به طور رایگان در دسترس همه به یکسان قرار داشته باشد. تکامل همبستگی های روحی و معنوی نیز تنها با رشد ارزش های انسانی در جامعه و به دور از هرگونه منافع شخصی و طبقاتی قابل درک و لمس می گردد.

در جامعه ای که ستم انسان بر انسان، هم در زمینه اقتصادی و هم جنسی آن قدر شدت دارد که انسان ها برای گذران زندگی و حفظ بقای خود (هر چند هم که کوتاه مدت باشد)، مجبورند تا جسم خود را در اختیار دیگری گذارند، طبیعتاً عشق، احساسات، وابستگی های روحی و معنوی دیگر از آن جامعه رخت بر بسته و انسان ها، روبات های از پیش برنامه ریزی شده ای هستند که در سنین مختلف پا به عرصه اجتماع می نهند.

این ارزش ها کجا شکل گرفته و چگونه انتقال می یابد؟ این ارزش ها را تبلیغات جامعه بورژوائی برای مردم مطرح کرده و «خانواده» یا آن کوچک ترین جماعتی که کودک در بدو حیات خود می شناسد، مثل شیر مادر به او می خوراند. زمانی که کودک آماده قدم به اجتماع گذاشتن می گردد، دیگر یک انسان آزاد و مستقل و متفکر نیست! انسانی است که برای این که بتواند در آن اجتماع گلیم خود را از آب بیرون کشد، نقداً تمام دوز و کلک های حاکم بر جامعه را آموخته و به «اخلاق» و

«ارزش» های آن وارد است و با ورودش به اجتماع، آموخته ها را به تجربه گذاشته و در کار زبده می‌گردد. این انسان، یک انسان آزاد و متفکر نیست که روباتی است تحت کنترل فرهنگ حاکم، خواه این فرهنگ شرقی باشد خواه غربی. برای رها شدن این انسان ها از قید این اسارت، لاجرم لازم است تا مبانی و پایه هائی که این نظام را استوار نگه می‌دارند، از هم پاشیده و نابود گردد و در عین حال آن شرایط عینی و طبیعی ای هم که زمینه آفرین هستند، به طور صحیح و علمی ریشه کن شود. درست مانند ریشه کن کردن یک بیماری که اپیدمی شده باشد: اول باید به بیماران رسید و آنان را بهبود داد، ولی در عین حال هم باید برای حفظ سلامت بقیه، محیط زیست مردم را از آن بیماری پاک کرد. اخلاق بورژوائی هم در تمام جوامع بورژوائی حالت اپیدمی را دارد و انسان ها اغلب در شرایطی هم نیستند که بتوانند دنبال آنتی بیوتیک و واکسن آن باشند.

یکی از مبانی استواری اخلاق بورژوائی، شکل خانواده، آن طور که امروزه در تمام جوامع حاکم است، می‌باشد. در چارچوب یک خانواده، کودک می‌آموزد که:

الف. آن چه که در درون چهاردیواری آن خانه موجود است، مال و فقط مال افراد آن خانواده است. یعنی مالکیت خصوصی. او این مال را با جان و دل محافظت می‌کند و نه تنها از آن به دیگری روا ندارد که برعکس، کمین در تصاحب آن چه که مال دیگری است هم می‌کند.

ب. در چهاردیواری این خانه، هر نیروی کاری که استفاده می‌شود، جنبه استفاده خصوصی داشته و نه تنها خود کار که تولید آن هم خصوصی بوده و باعث ارتباط بین افراد جامعه و استفاده همگانی نمی‌گردد. یعنی در هنگام تهیه غذا، فقط افراد آن خانواده مد نظر قرار می‌گیرند، حالا دیگر به آن خانواده ارتباطی ندارد که همسایه او گرسنه است! اگر لباسی شسته یا خانه نظافت می‌شود، این کارها تنها برای استفاده

و راحتی و سلامت افراد آن خانواده انجام می‌گیرد. به کسی در این خانواده مربوط نیست که وضع خانواده دیگر چگونه است. لذا در یک روز بارانی بدون ملاحظه لباس دیگران، راننده یک ماشین با سرعت هرچه تمام‌تر از نزدیک عابرین توی خیابان می‌گذرد و وقتی آب به آن‌ها پاشیده می‌شود، گویی به پیروزی بزرگی دست یافته باشد، خنده کنان از کنار آن‌ها رد می‌شود! گویی از این که خود در ماشین محفوظ است و دیگرانند که دچار مشکل می‌شود، لذت می‌برد! لذت همه چیز برای من، دیگران چه می‌شوند، خود داند! یا در تمیز نگاه داشتن خانه خود، دقت دارد، اما از کوچکی و خیابان که متعلق به همه است، مثل سطل زباله استفاده می‌کند. این گونه ذهنیت‌ها ناشی از فرهنگ خود محوری و فردگرایی عجین شده با وجود انسان‌ها در نظام مالکیت خصوصی است که سرمایه‌داری شکل نهایی آن است.

ج. شکل خانواده، به صورت متداول آن، در عین حال وسیله‌ای است برای ستم مضاعف بر زن، زیرا که در تمام جوامع، اعم از غربی یا شرقی، این زن است که نهایتاً مسئول گرداندن امور خانه و بزرگ کردن کودکان می‌باشد. ستمی که بر زن از طریق انجام تمام این کارهای «خصوصی» که سودش تنها به خانواده خودش می‌رسد، وارد می‌شود، در واقع داری دو ایراد بزرگ است:

۱. زن را از کار اجتماعی در جامعه دور کرده و در نتیجه او هیچ نقشی در تولید اجتماعی ندارد. نداشتن نقش در تولید اجتماعی و حضور در صحنه اجتماع، انسان را در امور اجتماعی کودن کرده و قدرت اندیشه، تجزیه و تحلیل را از انسان می‌گیرد. دلیل آن هم بسیار روشن است: او مستقیماً و در عمل با مسائل درگیر نیست و لذا تجربه عینی و عملی با این مسائل ندارد که بتواند در مورد آن‌ها نظری داشته باشد. لذا تدریجاً می‌پذیرد که لازم نیست به این گونه مسائل بپردازد! از جانب دیگر، مسائلی «بهتر» که ارتباط مستقیم‌تری با او دارد هم از طریق رادیو،

تلویزیون و سایر دستگاه های ارتباط جمعی به او دیکته می شود. به این دلیل است که در عمل می بینیم که زنان خانه دار در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی از عقب افتاده ترین اقشار در نظام سرمایه داری هستند و حتا اغلب نمی خواهند هم بدانند. چون آن قدر از این مسائل دور بوده اند که دیگر نه تنها جذابیتی برای شان ندارد که خسته کننده هم هست. به این دلیل در محافل که زنان و مردان را با هم می بینیم، به محض این که بحث هائی در مورد مسائل سیاسی مطرح می شود، زنان محفل مردان را رها کرده و در آشپزخانه یا جایی مانند آن جمع شده و راجع به موضوع هائی حرف می زنند که دقیقاً ارتباط با نوع تماس های روزانه آن ها با دنیای بیرون دارد، مثل مد لباس، غذا و مانند آن.

۲. حال این زن خانه دار، صاحب کودکانی هم می شود و آن کودکان را هم تربیت می کند تا مثل خودش و شوهرش شوند. پسرش را چون «پسر» است به جمع پدر می فرستد و دخترش را نزد خود و در جمع زنان نگه می دارد تا اخلاقی «منحرف» نشده و «سنگینی و وقار» خود را حفظ نماید، تا او نیز چون مادر بتواند زود شوهر کند و «سروسامان» یابد.

پسر او سپس به سر کار و در خدمت کارفرما در می آید و دخترش هم کالاهای تولید شده را می خرد. به این ترتیب، نظام سرمایه داری عملاً و دانماً نیروی کار لازم برای گردش چرخ های اقتصادش را از این راه تأمین کرده و هم مشتری برای کالاهای خود جور می کند! در حالی که این نظام نه از جیبش و نه از سود این کالاها برای بدنیا آوردن، پروراندن و بزرگ کردن این دختر و پسر کوچک ترین مایه ای گذاشته باشد، از بازدهی زحمات خانواده استفاده می کند و عملاً خانواده و پدر و مادر را هم مسئول بزرگ کردن آن ها قرار می دهد. لذا اگر دختری بر اثر فشار فقر و گرسنگی بدن خود را بفروش بگذارد یا پسری دزدی کند، اول از همه

«آبروی» خانواده می رود و بعد هم دختر باشد سنگسار می شود، پسر باشد دستش را قطع می کنند! یعنی عملاً در اجتماع اعلام می کنند که مسنول این «گناه» خانواده و خود شخص بوده است.

در نتیجه تنها قشری از این جامعه که قادر است، این چرخ فلک را از کار بیاندازد، دقیقاً همان هائی هستند که نیروی کار لازم برای تولید آن کالاها را فراهم می آورند. یعنی کارگر. از این رو است که تنها حرکتی که قادر است این شکل از روابط اجتماعی را از ریشه براندازد، انقلاب سوسیالیستی با رهبری طبقه کارگر می باشد. اما تنها با یک انقلاب و سرنگون کردن رژیم حاکم نمی توان عقب نشست و امیدوار بود که حالا همه چیز خود به خود درست خواهد شد.

انقلاب در واقع آن آنتی بیوتیک لازم برای معالجه جامعه بورژوازی است، اما این جامعه بیمار که در طول تاریخ دچار این اپیدمی بوده، با اولین آمپول خوب نمی شود، بلکه یک دوره نقاهت و رسیدگی هم لازم دارد. این دوره نقاهت، همان دوران «دموکراسی کارگری» است. در این دوران است که مبارزه کارا و پیکیر با تمام باقی مانده های نظام سرمایه داری لازم است. یعنی درست مثل بدنی که در حال ترمیم است، هم احتیاج به آنتی بیوتیک دارد و هم ویتامین و غذای خوب. اگر فقط به آنتی بیوتیک کفایت شود، چون بدن ضعیف است، پس از این که اثر آن از بدن رفت، انسان دوباره دچار همان بیماری می گردد. بعد از انقلاب هم اگر با اخلاق و ارزش های بورژوازی^۱ که هم چنان بر جامعه مستولی است مبارزه آگاهانه نشود، مثل اینست که ویتامین به بدن نرسد.

این مبارزه آگاهانه تنها در چارچوب «دموکراسی کارگری» میسر است، زیرا که وسائل عینی و مادی کسب این آگاهی تنها از این زمان به بعد برای همه به طور

^۱ - ناگفته نماند که بعد انقلاب، اساسی ترین عامل تغییر برای گذار از نظام سرمایه داری به کمونیسم در «دموکراسی کارگری» زیر و رو کردن زیربنای اقتصادی است که همواره از نظام قبلی به ارث برده می شود.

مساوی آماده می‌گردد. یکی از این وسائل عینی، از بین بردن روابط خانواده به شکل موجود آن است.

یعنی مادر، بچه را بدنیا می‌آورد، اما نگهداری و پرورش او تنها به عهده مادر نیست و پدر تنها مسئول نان آوردن نمی‌باشد. در جامعه سوسیالیستی، مادر به خاطر بارداری و زایمان از کار بی‌کار نمی‌شود و در خانه محتاج شوهر نیست که نان او و بچه را تأمین کند. جامعه در برابر آن مادر مسئول است و باید نیازهای او و کودکش را تأمین کند. این کودک بیشتر از آنکه «مال» پدر و مادرش باشد، متعلق به جامعه است، زیرا این جامعه خواهد بود که بعداً به نیروی کار او نیاز خواهد داشت. اینجاست که در این جامعه، دیگر فرزند من و فرزند تو ندارد، مال من و مال تویی در هیچ موردی مطرح نیست. هدف از کار، تولید برای رفع نیازهای همه است، نه سودرسانی به جیب عده‌ای محدود. کارهای خانه دیگر لازم نیست جداگانه در هر خانواده‌ای و تنها برای آن خانواده انجام پذیرد، بلکه تمام امور خانه، مثل تهیه غذا، شستوشو، نظافت و نگهداری از فرزندان تحت نظر مسئولان مربوطه به صورت کارهای اجتماعی انجام خواهد گرفت. در آن زمان، دیگر غذا خوردن در یک غذاخوری (رستوران) نه تنها جنبه لوکس و فانتزی ندارد که در واقع یک ضرورت است، چون دیگر زن خانه داری وجود ندارد که بیست و چهار ساعت در خانه نشسته و وجودش تنها برای پذیرایی از بقیه فایده داشته باشد. خشک شونی و لباس شونی‌های گران امروز که تنها مورد استفاده قشر خاصی از جامعه قرار دارد، حالت لوکس خود را از دست داده، تبدیل به مراکز لباسشویی برای عموم مردم می‌گردد. این نوع خدمات از آنجایی که در برابر پول ارائه نمی‌شود، آن ارزش مادی و تعلقات طبقاتی خود را به راحتی از دست می‌دهد.

کودکان در مراکز عمومی مثل شیرخوارگاه‌ها، مهد کودک‌ها و مدارس و باشگاه‌های تفریحات سالم تا زمانی که ساعت کار روزانه پدر و مادر تمام شود، نگهداری می‌شوند.

به این ترتیب، نه تنها زن از آن زندان خانه رها شده و فرصت رشد و بالابردن فرهنگ خود را می یابد، نه تنها پدر پس از کار روزانه، می تواند بدون دغدغه خیال درمورد مسائل و مشکلات مادی، وقت خود را با کودکانش بگذراند، بلکه انسان فرصت می یابد تا مفهوم آزادی واقعی، عشق و دوست داشتن را عملاً با وجود خود لمس کند.

با از بین رفتن تدریجی ارزش های بورژوازی در جامعه، انسان عملاً از قیدوبندهائی که امروز بر دست و پای زن و مرد زده شده، رها گشته و این انسان آزاد، نه دیگر محبوس قوانین وحشیانه رژیم هایی مانند رژیم اسلامی ایران است، نه انسان لجام گسیخته جوامع غربی. روابط جنسی انسان ها نه دلیل اقتصادی دارد، نه ستیزه جو با قوانین و نظام حاکم.

«آزادی در روابط جنسی» مورد نظر در سوسیالیزم، یعنی بازیافتن خود، حق فکر و انتخاب داشتن. الگوهای «هالی وود» ی نداشتن و فرصت دوست داشته شدن و دوست داشتن را یافتن و پایین نیاوردن روابط انسانی زن و مرد در حد روابط جنسی، بدون هیچ گونه احساس نزدیکی روحی و معنوی. کیست که خواهان چنین روابط عمیقی نبوده و حاضر باشد آنرا با «سکس آزاد» مورد بحث در محافل «کمونیستی» موجود عوض کند؟!

پدیده پدر سالاری و ستم بر زن در مارکسیزم

از آنجائی که در مقاله پیشین، از مقاله خانم نیره توحیدی نامبرده شده، شاید بد نباشد که به برخی نکات دیگر هم در همان مقاله اشاره کنیم.

در مقاله ایشان تحت عنوان «جنسیت، مدنیت و دموکراسی (بخش دوم)» به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۷۹ در «سایت ایران امروز» می خوانیم: «از عمر پدرسالاری (حداقل در منطقه جغرافیائی خود ما، خاور نزدیک یا خاور میانه) حدود پنج هزار سال می گذرد. پس ستم کشی زنان.. پدیده جدیدی نیست.» اما در ادامه مقاله در هیچ جایی به تحلیل از علت این پدیده برخوردی نشده و خواننده به این نتیجه می رسد که به قول معروف «تا دنیا دنیا بوده، همین بوده!» و تا کنون کسی نتوانسته برایش کاری انجام دهد.

این نوع برخوردها از طرف بورژوازی در جامعه ما بسیار معمول است، زیرا به دلیل وجود قشر گسترده خرده بورژوازی در ایران، فرهنگ خرده بورژوازی در بین ملت ما مشکلی معمولی است و حتا اغلب جریانات چپ ما هم از این نقص مصون نیستند. خرده بورژوازی در جامعه ما از بحث و تجزیه و تحلیل گریزان است و تنها از راه حل هائی خوشش می آید که سریع بوده و نتیجه فوری می دهد. در نتیجه فرهنگ غالب در کشور ما، طرز تفکر ما را طوری پرورش می دهد که لازم نیست در مسائل ریشه یابی کرد و به فکر پیدا کردن یک راه حل اساسی بود و در مورد آن چه که در کوتاه مدت قابل حل شدن نباشد، بهتر است سخت نگرفت و مسأله را رها کرد، چون فایده ای ندارد!

اما این برخورد، غیراصولی ترین و مضرترین نوع برخورد برای طبقه کارگر و بر علیه خودش است. متأسفانه طبقه کارگر هم جزئی از همین جامعه است و از تأثیرات فرهنگ غالب مصون نیست، ولی طبقه کارگر مسئولیت برخورد با این موانع

را داشته و لذا مجبور است که با مسائل از بعدی علمی و ریشه ای نگاه بکند. دلیل آن هم این است که بورژوازی، به خصوص در بعد جهانی، برای محکم نگاه داشتن پایه های خود، مطلقاً کوتاه اندیش نیست و برای حفظ نظام سرمایه داری خود، بیلیون ها دلار خرج تحقیقات و یافتن راه حل می کند. اغلب این راه حل ها ریشه در روانشناسی و جامعه شناسی بورژوائی دارد. سپس این راه حل ها فرموله شده و همان طور که در بحث خانم توحیدی می توانید ملاحظه کنید، تحت عناوینی مانند «مدرنیسم» و نظایر آن، به منظور تحمیق کردن توده های تحت ستم به کار گرفته می شود. در نتیجه طبقه کارگر، برخلاف خرده بورژوازی، اگر می خواهد در مبارزات طبقاتی پیروز بیرون آید، می باید با مسائل اجتماعی برخوردی عمیق و علمی داشته باشد و با اشکالات خرده بورژوائی در درون طبقه خود برخوردی آگاهانه نماید.

برای نمونه، مسأله ستم بر زن که زانیده جامعه پدرسالاری است و نه «نظریه» فمینیست های سوسیالیست و نه بحث بی نتیجه در مارکسیزم، پدیده ای است در تاریخ بشر که حتا نظرپردازان بورژوازی هنوز نتوانسته اند، صحت نداشتن آن را ثابت کنند؛ منظور از «نظرپردازان بورژوازی» نیز «فمینیست ها» نیستند. زیرا که قبل از مارکس این بحث های تاریخی بوسیله محققان بورژوازی ارائه شده بود. منتهی آنان این بحث ها را مطرح می کردند، برای این که روش مقابله با آن را پیدا کنند. کاری که مارکس و انگلس کردند این بود که این اطلاعات را در کنار شرایط آن روز جوامع سرمایه داری گذشتند و موفق شدند که از واقعیت هائی که خود بورژوازی بدان اقرار داشت، جمع بندی عینی و صحیح و غیرمغرضانه نموده و از آن نتایجی استنتاج نمایند که تا به امروز فلاسفه و جامعه شناسان بورژوازی نتوانسته اند بدیل آن را بزنند.

اطلاعات تاریخی کسب شده در آن زمان، انگلس را به این نتیجه رساند که به دنبال رشد مالکیت خصوصی، انسان «مالک» مجبور بود که برای ایستادگی در برابر

شورش های حق طلبانه آنان که «مالک» هیچ گونه ابزاری نبودند و می بایستی در خدمت آنان که اکنون «مالک» ابزاری شده بودند که در گذشته در تملک همگان بود، وسائلی برای مبارزه بیابد که موقعیت اجتماعی او را در جامعه آن روز حفظ نماید.

اولین راه حل منطقی البته، ایجاد امکانات دفاعی بود و برای این منظور، «دولت» به شکل آن روز را بوجود آورد: نیروی رزمی، نیروی حفاظتی، نیروی تجسسی و کسب اطلاعات! دومین وسیله می بایستی کارائی آرام کردن مردم را می داشت. یعنی برای ایجاد این مالکیت خصوصی و ستم حاکم (که در آن زمان از نظر توده عادی مردم بی دلیل بوده و آنان نمی خواستند به این بردگی تن در دهند) دلیلی لازم بود: لذا اعتقارات خرافی موجود پا به عقاید «مذهبی» ای داد که بعد ها پیامبران خود را هم آورد. سومین پایه حفظ این نظام ایجاد شکل «خانواده» به مفهوم امروزی آن بود. یعنی برای این که بتوان کنترل کامل بر وسائل تولید را حفظ نمود و نیز گردش مناقع مادی آن را هم در چارچوب بسته ای حفظ کرد که کمتر بشود به آن شبیخون زد، حد و مرز «خانواده» و اهمیت «نسبت خونی» بوجود آمد.

پیش از آن، نسب از مادر به فرزند می رسید. مادر محور خانواده بود و به غیر از تولید مثل، در تولید اجتماعی، نیمی از نیروی کار به شمار می رفت و لذا از نظر حقوق اجتماعی در قبیله خود با مرد مساوی بود. این تساوی حقوق انسانی در دوران مالکیت خصوصی، به این ترتیب از بین رفت که زن نه به عنوان انسانی با حقوق مساوی شوهر، بلکه به عنوان کارخانه تولید مثل، تحت تکلف و قیمومت شوهر در آمد تا نسبت خونی مرد با کودکانش روشن و مشخص شده و از تولید مثل زن توسط مردان دیگر جلوگیری شود، به این ترتیب خطر حمله به اموال مالک کمتر شده و از فرزندان برای کمک به پدر استفاده می شد.

برای رسیدن به این هدف هم ارزش های مذهبی بسیار مفید افتاد و مفاهیمی مانند شرف، ناموس، زنا... بوجود آورده شدند. در عین حال درجه ۲ قرار دادن زن، هم

چون صغیری تحت تکلف بودن مرد، از نیم حقوق مرد برخوردار بودن، حق استقلال و تصمیم‌گیری نداشتن در مفاد قانون گنج‌انیده شد.

اخلاق مذهبی، حقوق قانونی و چهارچوب بسته خانه، سه وسیله کارا برای کنترل زن در اجتماع شد. تا امروز نیز این ابزار به درجات مختلف در نظام سرمایه‌داری در سطح جهان باقی مانده است و بورژوازی آن حقوقی را که تحت عنوان «حقوق دموکراتیک» در جامعه به زنان داده است، به نحوی پیاده کرده که به این ترکیب لطمه ای نخورد.

درک کامل و عمیق این نکات، یعنی چه پدیده‌هایی زائیده دست بشر بوده و علت وجودی آن‌ها، بر زنان پیشرو و مبارزه طبقه کارگر برای گرفتن رهبری مبارزات طبقاتی و آگاه کردن سایر اقشار زنان در جامعه، مانند درسی که هر فرد برای گرفتن تخصص خود در رشته خاصی نیاز دارد، ضروری و اساسی است. زنان کارگر ما برای گرفتن حق انسانی خود و به طور کلی زنان، می‌بایستی شناخت کامل از این پدیده‌ها داشته و در تجزیه و تحلیل مسائل، عمیق و صحیح و علمی برخورد نموده و وسیله مناسب برای مبارزه با بورژوازی را یافته و برای چگونگی ریشه کن نظام سرمایه‌داری برنامه داشته باشد. زیرا که در کلیه جوامع طبقاتی، بنا به آن چه که در بالا آمد، عدالت اجتماعی و آزادی کامل زن و رعایت حقوق مساوی زنان به دلیل ذات نظام طبقاتی ممکن نخواهد بود. به عبارت دیگر، رهانی زنان از قید ستم جنسی در نظام سرمایه‌داری در گرو رهائی کل جامعه از ستم طبقاتی است و این اصلی است که بورژوازی به خوبی به آن آگاه است و برای جلوگیری از آن در کشورهای ما، به رفتاری خشونت‌آمیز و وحشتناک پناه برده و جنبش را سرکوب می‌کند و در کشورهای غربی با دادن «حقوق دموکراتیک» بر جنبش سرپوش گذاشته و سپس سیاست مدارانه به سرکوب مخفیانه آن می‌پردازد.

نتیجه این که، اولاً مبارزه زنان برای کسب حقوق خود، قدمتی برابر عمر نظام پدرسالاری دارد. دیگر این که مفهوم مبارزات فمینیستی زنان طبقه کارگر با آن چه

که در تنوری های بورژوائی فمینیزم آمده فرق اساسی و طبقاتی دارد و در آخر این که رهائی زنان طبقه کارگر از قید ستم جنسی مستلزم رهائی کل طبقه کارگر از بند استثمار نظام سرمایه داری است.

موقعیت زنان کارگر در برابر بورژوازی ایران

با چرخشی بدور خود و نگاهی اجمالی به موقعیت زنان در کشورهای اسلامی اطراف مان و مقایسه آن ها با آن چه که بر خود ما در ایران گذشته و می گذرد، ما را عملاً با این اصل تاریخی در مارکسیزم مواجه می کند که مذهب همیشه یکی از پایه های جامعه طبقاتی بوده و بنابر وضعیت موجود لبه شمشیر آن تیز و یا کند می شود. هم چنان که اکنون لبه تیز آن بر گردن زنان افغانی و لبه کند آن بر گردن زنان ما قرار دارد.

فاجعه آمیز ترین جنایتی که تا کنون در عصر خود ناظرش بوده ایم، به قتل رساندن ۸۰ تن از زنان عراقی بدست رژیم صدام حسین می باشد. عمال رژیم فاشیست و واپس گرای بعث، این بار قدمی به قهقرا برداشته و با این عمل خود گوی سبقت را در بربریت و وقاحت و خون آشامی از همپالکی های خود ربود. رژیم بعث که در گذشته (و حتا در دوران جنگ با ایران) خود را «مترقی» قلم داد کرده و در جبهه شوروی سابق قرار داشت، با از هم پاشیده شدن نظام شوروی در اوائل دهه ۱۹۹۰ تا کنون مثل ماری سر در گم بدور خود چرخیده است. شکست اش در جنگ کویت و کنار نیامدنش با آمریکا و سپس تحریم اقتصادی همه جانبه آمریکا که باعث فقر مفرط و مرگ و میر اکثر اقشار جامعه شده است، اکنون دیگر تبدیل به خواب وحشتناکی شده که رژیم را در بیداری به یاغیان گرسنه لشکر اسلام تبدیل کرده و آن را به شبیخون زدن به یکی از محکم ترین پایه های دشمن اصلی خود، یعنی زنان، آن هم فقیرترین، درمانده ترین و به تنگ آمده ترین قشر آنان، وادار نمود. رژیم بعث که حالا مسلمان دو آتشه شده، عمال خود را هم چون یاغیان صدر اسلام به جان یک عده زن بی دفاع در شهرهای بزرگ کشور انداخته و برای ایجاد نهایت وحشت و

ارباب سر لااقل ۸۰ نفر از زنان خودفروش را به نام «اسلام» و با «شمشیر اسلام» بریده و مانند دوران صدر اسلام، بر سردر خانه های آن ها آویزان کرد.

در عین حال، تمام دستگاه های خبری امپریالیزم از کنار این اتفاق بسادگی گذشته و حتی وقوع این جنایت بزرگ و باورنکردنی را در گزارش های خود نگنجائیدند و کلیه رژیم های امپریالیستی کمترین حس «دفاع از حقوق بشر» شان تحریک نشده و کوچک ترین قدمی برای محکوم کردن این عمل و هشدار دادن به صدام حسین برنداشتند.

چند نکته آموزنده در این جا جلب توجه می کند. یکی این که مذهب و تعصبات مذهبی یکی از «آسان ترین» و «در دسترس ترین» سلاح و استفاده از آن «پذیرفته شده ترین» و «معقولانه ترین» حربه یک رژیم طبقاتی است بر علیه زنان و در این رابطه، میزان عقب افتادگی و یا مترقی بودن آن نیز تأثیری در این امر ندارد. از این رو، رژیم های امپریالیستی از کنار جنایات اخیر صدام با سکوت گشتند. دیگر این که امپریالیزم کلاً زمانی این نوع مسائل را تحت عنوان «دفاع از حقوق بشر» در بلندگوهای خود جار می زند که از آن بتواند به نفع خود استفاده کرده و یا زیر پوشش آن به مقاصد دیگر خود برسد. مثل جنگ یوگسلاوی و اشک تمساح ریختن برای «زنان و کودکان مسلمان بوسنی» علیه ملاسویچ.

نکته آموزنده سوم در این جا این است که بنا به آن چه که به تجربه می بینیم، مواضع سیاسی و اجتماعی ما ریشه ای طبقاتی داشته و نه جنسی!

از این رو، رژیم بعث قبل از دست زدن به این جنایت بزرگ، گروه هائی از زنان سرسپرده خود را راهی خیابان ها کرده و این زنان با شعارهای متعصب و تحریک کننده، راه را برای پیاده کردن این جنایت قرون وسطانی باز می کنند. نمونه های دیگری از این نوع اعمال را خود ما با «خواهران زینب» در رژیم اسلامی ایران تجربه کرده ایم. شکنجه هائی که زنان شکنجه گر در رژیم اسلامی، بر بدن زنان مبارزه و غیور ما در زندان ها وارد کرده اند، در قساوت قلب با مردان

شکنجه گر تفاوتی نداشته و حتا توهین های زنان شکنجه گر اغلب از توهین های مردان نسبت به زنان زندانی بدتر بوده است. لذا از آنجائی که موضع گیری زنان در مسائل سیاسی و اجتماعی پایگاهی طبقاتی دارد، فمینیست های اسلامی و زنائی که سخنگویان جناح اصلاح طلب درون رژیم اسلامی ایران هستند، از این امر مستثنی نیستند. تا زمانی که آنان در «چارچوب» نظام جمهوری اسلامی می خواهند از حقوق زن دفاع کنند و یا نظام را نمایندگی می کنند، حرکت آن ها در جهت دفاع از بورژوازی حاکم است و این نشان دهنده ماهیت طبقاتی خود آن ها و نشانگر وجود منافع مادی آن ها در درون رژیم است. در نتیجه آن ها هرگز از منافع طبقاتی زنان کارگر که فقیرترین قشر در درون طبقه کارگر و در درون جامعه می باشند، دفاع نخواهند کرد و مانند مردان طبقه بورژوا مواضعی ضدکارگری دارند. و نیز از این جمله اند سخن پردازان بورژوا دموکرات ایرانی خارج کشور.

برای مثال در این مقاله تنها به یکی از نتایج گرفته شده از بخش اول مقاله «جنسیت، مدرنیته و دموکراسی (بخش دوم)» نوشته خانم نیره توحیدی، به تاریخ جمعه ۱۸ آذر ۱۳۷۹ در سایت «ایران امروز» جلب می کنم: «...و هر فرد با گرایش مذهبی هم لزوما مخالف آزادی و حقوق برابر زنان نمی باشد.»

اگر چه در این مقاله برخوردی سطحی به یک سری مباحث فلسفی شده است، اما اگر به مراجع داده شده در پاورقی مقاله رجوع کنیم، ملاحظه می کنیم که تمام ایدئولوگ های نامبرده در آن از جمله نظرپردازان بورژوازی می باشند. این در خود موضع طبقاتی خانم توحیدی را مشخص می کند، به خصوص که ایشان از آن منابع در تشریح مباحثی مانند «مدرنیسم، مدرنیزه...» که خود بحث های دهن پرکن و گیج کننده بورژوائی است، استفاده کرده اند، نه در رد آن مباحث!

بحث سوسیالیست های انقلابی در مارکسیزم از مذهب، جنبه موضع گیری بر اعتقادات «شخصی» انسان ها را در بر نمی گیرد، بلکه هدف، تحلیل از نقش مذهب

در سرکوب توده‌ها بوسیله رژیم‌های بورژوازی و این‌که چرا چنین پدیده‌ای بوجود آمده و چطور از آن برای سرکوب قیام‌های رهائی‌بخش استفاده شده است، می‌باشد.

زنان مارکسیست و انقلابی طبقه کارگر ما می‌باید بسیار هشیارانه با چنین بحث‌هایی که به نظر خیلی «مهم» می‌آید، برخورد کرده و گول کلمات قلمبه استعمال شده در آن را نخورند.

لذا در زمینه مذهب، این‌طور می‌توان خلاصه کرد که نظر تک‌تک افراد در یک جامعه در رابطه با «حقوق زنان» اعم از این‌که آن‌ها اعتقادات مذهبی دارند یا نه، تعیین‌کننده نیست. چرا که در دموکراسی بورژوازی این توده مردم نیستند که در مسائل اجتماعی و سیاسی کشور مستقیماً تعیین‌کننده‌اند، بلکه این قدرت تصمیم‌گیری از طریق قانون اساسی به دولت مردان آن کشور، به‌طور درجه‌بندی شده از پایین‌ترین مقام دولتی تا بالاترین دادگاه کشوری و سپس مجلس داده شده است. در دموکراسی بورژوازی، نظام حاکم، نمایندگان جناح‌های موجود درون رژیم را به مردم معرفی کرده و مردم بنابر پایگاه طبقاتی خود، رأی می‌دهند که چه جناحی از بورژوازی بر آن‌ها حکومت کند. از آن پس، این نمایندگان قانون هستند که تصمیم‌گیرنده می‌باشند و مردم هیچ قدرتی در برابر قانون اساسی ندارند. تغییر در قانون اساسی یعنی انقلاب. ایجاد محدودیت قانونی برای زنان و یا برابر نشمردن حرق زنان با مردان، بر اثر القای قوانین رژیم حاکم میسر است و نه بر اساس طرز فکر شخصی افراد! استفاده از اصول مذهبی در قوانین کشوری است که نقش مذهب را در ستم جنسی میسر می‌سازد، نه نظر یک مرد با عقاید پدرسالاری. عقاید پدرسالاری در جامعه محصول تأثیرهای فرهنگی نظام حاکم است. منبع ایجاد اخلاق مردسالارانه در مردان، حقوقی است که قانون در اختیار یک مرد می‌گذارد و با آموزش مذهبی آن را آبیاری و ریشه‌های آن را محکم می‌کند. برای این منظور یک مرد حتماً مجبور نیست که «مذهبی» باشد تا از این حقوق برخوردار گردد. به این دلیل

است که همان طور که خانم توحیدی اشاره می کند، اعتقادات فردی انسان در مخالف یا موافق بودن با «حقوق زنان» نقشی ندارد. به همین دلیل مثلاً عقاید مذهبی اقلیت مسیحی در ایران، یا اعتقادات مذهبی اقلیت یهودی ایران، یا اعتقادات مسلمانان ساکن کشورهای غربی در مورد زنان و اخلاق زنان غربی در وضعیت آن زنان در این کشورها تأثیری ندارد. اما این موضوع با نقش پوپ اعظم در رم که به دفاع از احزاب و جریانات مذهبی و واپس گرای غرب و هشدارش به جریانات بورژوا دموکرات، جلوی پیاده کردن قانون آزادی سقط جنین را گرفت، فرق دارد. در این جا مذهب دیگر مسأله خصوصی و انفرادی نیست که وسیله و قدرتی است در برابر جنبش های رهائی بخش زنان! در این جا است که مذهب خصلت طبقاتی و سیاسی به خود می گیرد.

یا این که وقتی امپریالیزم برای منافع خود در منطقه، صهیونیزم را در خاک فلسطین مستقر می سازد و با پخش تبلیغات دروغین خود، علت جنگ ۵۰ ساله رژیم اسرائیل با مردم فلسطین را «اختلافات مذهبی» قلم داد می کند است که مسأله جنبه سیاسی پیدا کرده و دوباره مذهب همانند چماقی برای سرکوب توده ها و وسیله ای برای سرپوش گذاشتن بر علت اصلی وجود رژیم صهیونیستی بکار می رود. در غیراین صورت، در تمام آن منطقه و حتا در کشورهای آفریقائی همه این مذاهب هزاران سال است که در کنار هم زیسته اند. در نتیجه اگر کلیمی ها می خواستند به فلسطین برای سکونت مهاجرت کنند، همانطور که از اروپا در زمان هیتلر به سایر نقاط جهان رفتند، به فلسطین هم می توانستند بروند و کسی از آن ها نمی پرسید که چه مذهبی دارند، بلکه از کدام کشور می آیند. در مورد اسلام هم تا زمانی که شما به سخنرانی های مثلاً علی شریعتی تحت عنوان «فاطمه فاطمه است» گوش می کنید، به قول معروف آواز دهل شنیدن از دور خوش می شود، اما وقتی رژیم صدام حسین سر یک عده انسان رانه برای این که مرتکب «جنایتی» شده اند، بلکه برای این که برخلاف اصول «اسلامی» رفتار کرده اند، از تن جدا می کند، مذهب دیگر جنبه

«خصوصی» و «فردی» خود را از دست داده و عاملی در دست طبقه حاکم بر علیه بقیه جامعه می گردد. همان طور که خمینی پس از کودتای خود علیه بنی صدر اعلام داشت که: «ما برای اسلام می جنگیم و کشتن و کشته شدن در راه اسلام مسأله نیست...حضرت علی در یک روز گردن ۴۰ هزار نفر را زد!» در این جا است که انسان مجبور می شود برای دفاع از خود، حقوق انسانی و شرافت و حیثیت خود، عقاید شخصی را به کنار گذاشته و خصلت طبقاتی بودن مذهب را درک کند. در دموکراسی غربی با وجود این که مذهب از قانون مدنی جا است، ولی از آن جایی که وجودش در حفظ تعصب توده مردم موثر بوده و در عین حال وسیله مناسبی برای سرکوب قیام های آزادی بخش می باشد، کلیسا همواره به موازات دولت حاکم بوده و در مسائل اجتماعی و سیاسی موضعی واپس گرایانه داشته است. این دلیل دیگری است بر این که چرا عقاید مذهبی در دید انسان در زمینه حقوق زنان نقشی ندارد، به خصوص در جوامع غربی و برای آنان که به دموکراسی غربی معتقدند. نتیجه این که برای یک مبارزه صحیح که به پیروزی توده مردم زیر ستم تمام بشود، درک درست از شرایط و شناخت خصلت پدیده های موجود و کارائی آن ها در حفظ رژیم های ستم گر حاکم، اهمیت بسیار پیدا می کنند. این نوع برخورد با مسائل اجتماعی، برخورد صحیح با مارکسیزم بوده و تحلیلی علمی است. درست مثل برخورد یک پزشک متخصص با یک نوع بیماری. او در رشته خود، آموخته که یک بیماری دارای تاریخچه و علل خاص خود است که خیلی از آن ها حتی به چشم نمی آید یا ارتباط شان با بیماری مورد نظر پوشیده است و تنها با یک برخورد و آموزش علمی است که می شود تدریجاً آن ها را فراگرفت و راه مبارزه اصولی و موفقیت آمیز با آن بیماری را یافت. بیماری های اجتماعی ماورای این روش قرار نمی گیرند.

تفاوت بین مطالبات اصلاح طلبان و مطالبات طبقه کارگر در زمینه حقوق زنان

در گزارش ۷ ژانویه ۲۰۰۱ ایرانا آمده است که جناح اصلاح طلب درون مجلس، در لایحه ای خواسته است تا به قشری از زنان جامعه حق تحصیل با بورس دولتی در خارج از کشور اعطاء گردد. این حق تنها شامل زنان مجرد گشته و قرار است مبارزه ای است در راه پس گرفتن بخشی از حقوق از دست رفته زنان ایرانی در نظام باشد!

این قدم نمایندگان اصلاح طلب مجلس، در نگاه اول به نظر اقدامی مترقی و در جهت شکستن یکی از بندهای ستم بر زن در جامعه ما می باشد و البته باعث خوشحالی خیلی از زنان و دخترانی که مشتاقانه و به هر قیمتی شده، منتظر فرصتی برای خروج از ایران می باشند نیز می گردد. اما با کمی تأمل در این باره و در نظر گرفتن شرایط اقتصادی توده بسیار زیادی از کلیه اقشار مردم، زنان شاغل کارمند و به خصوص زنان کارگر متوجه خواهیم شد که اگرچه این حرکت در برخورد اول در دفاع از حقوق انسانی زنان می باشد، اما در حقیقت ماهیت طبقاتی بورژوازی داشته و در راستای مبارزاتی زنان طبقه کارگر ما نمی باشد. برای روشن شدن این نکته به چند جنبه در مورد این حرکت اصلاح طلبان در مجلس می پردازیم.

اول این که از زمان روی کار آمدن دولت خاتمی و حتی از زمان تشکیل مجلس ششم تا کنون، هیچ یک از اصلاح طلبان جناح خاتمی و یا نمایندگان مجلس، موضعی مترقی در دفاع از حقوق زن در ایران نگرفته و در مورد ستم حقوقی، اجتماعی و جنسی وارد بر زنان در ایران در برابر نظام اسلامی، به طور ریشه ای نپرداخته و

مخالفت نکرده است. کلیه بحث های موجود در زمینه حقوق زن در ایران، همیشه در چهارچوب قوانین اسلامی بوده است. مثلاً این لایحه شامل حال دوشیزگان شده و زنان شوهردار، از نظر این اصلاح طلبان می باید همواره تحت قیمومت شوهر باشند. این نوع برخورد در نفس خود و در هر زمینه ای که باشد، فرصت طلبانه و سطحی است و بنابراین تأثیری اساسی در وضعیت زنان ایران ندارد.

اگر زنان ایران، از طرف دیگر، در این نوع زمینه ها مبارزه می کنند، مفهومی کاملاً متفاوت با مواضع آتانی دارد که در مسند قدرت نشسته و خود را نمایندگان اصلاح طلب مردم می دانند. این نوع اصلاحات سطحی در زمینه حقوق زنان، وقتی که مسائل اساسی در این مورد حل نشده باشد و زمانی که اصلاح طلبان، این گونه اصلاحات را هم چنان در چهارچوب موازین اسلامی دنبال می کنند، ماهیتی ضدکارگری پیدا می کند و در نتیجه، خط آن کاملاً از خط مبارزاتی زنان طبقه کارگر جدا شده و برخوردی فرصت طلبانه می شود.

زنان طبقه کارگر ما، طبیعتاً مخالف ایجاد این گونه اصلاحات در جو خفقان زای ایران نیستند، اما در عین حال از این واقعیت هم بی خیر نیستند که احیای این گونه حقوق در شرایطی که کلیه زنان کارگر و نان آورد جامعه ایران زیر ستمی جنسی و طبقاتی و اقتصادی کمرشان خم شده و تبعیض قانونی در زمینه ابتدائی ترین مطالبات انسانی آن ها حلقه زندگی را بر گردن آنان تنگ و تنگ تر کرده است، نقشی ناچیز در زندگی آنان داشته و دردی از دردهای آن ها کم نمی کند.

دوم این که در جایی که دختران جوان خانواده های کم درآمد و کارگری به علت فقر مفرط به افراد بسیار مسن تر از آنان، به خاطر پول شان به فروش می رسند و یا این دختران به خودفروشی پناه برده، یا ترک خانواده کرده و پس از روانه شدن در کوچه و خیابان ها جسدشان در اطراف شهر یافت می شود و یا حتی به دلیل فشار بسیار در خانواده و جامعه دست به خودکشی می زنند، چطور نمایندگان اصلاح طلب مجلس به خود اجازه می دهند که اولین قدم در راه اصلاحات را در مورد فرستادن

دختران به خارج از کشور بردارند؟ چطور است که این مسأله از نظر آنان بر شرایط تنگ و دیوانه کننده زندگی اکثریت جوانان ما اولویت پیدا می کند؟ آیا این نمایندگان واقعاً نمی دانند که جوانان ما به خاطر فقر مفرط، نبودن کار، در اوج قدرت و توان جوانی، به علت فشارهای روحی ناشی از وضع زندگی شان، به مواد مخدر پناه برده و یا خودکشی می کنند؟ و این وضع در جامعه ما دختر و پسر هم ندارد، به غیر از این که به علت وجود تبعیض جنسی، دختران ما مورد حمله و شتمات اخلاق مردسالارانه هم در خانه و هم در اجتماع قرار گرفته و به ماهیت انسانی آن ها جسارت هم می شود! چطور است این نمایندگان اصلاح طلب ودموکرات قادر نیستند در برابر این قبیل مسائل جدی و عمیق که نه تنها بر نسل فعلی که حتا بر چندی نسل آینده لطمه های جبران ناپذیر می گذارد، ضعیف و ناتوان هستند؟

سوم این که در جایی که کودکان خانواده های بیشماری به خاطر فقر شدید از رفتن به مدرسه محروم هستند، این نمایندگان دموکرات، چه دخترانی را می خواهند با بورس تحصیلی تأمین کنند و به خارج بفرستند؟ آیا این هم در واقع راه حل دیگری نیست برای خارج کردن سرمایه های ملی کشور و سرازیر کردن آن ها در حساب های بانکی خانواده های این علما و خانواده های از ما بهتران شان؟ آیا علت آن ترس و وحشت رژیم از بلند شدن هر لحظه توده به جان آمده مردم نیست بر علیه این رژیم نیست؟

چهارم این که در جایی که میلیون ها زن بی شوهر که سرپرستی خانواده های خود را به عهده داشته اند، پس از پیاده شدن قوانین اسلامی از حقوق انسانی خود، یعنی کار شرافت مندانه محروم شده و همگی به علت زن بودن شان روانه خانه ها گشته و بعد به ناچار و از روی بی پناهی، در خانه های خود، بوسیله همان صاحبکاران قبلی به خدمت گرفته شده اند، آیا حالا با مخارج همین دولت دختران جوان خود را روانه اروپا و آمریکا خواهند کرد؟

قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی، نه تنها با خانه نشاندن زنان کارگر، آنان را به بدترین نوع بردگی و در خدمت سرمایه داران آن کارخانه ها در آورد، بلکه با این قانون امکان داشتن هرگونه مزایای شغلی و بیمه های اجتماعی را هم بر روی آنان بست و با این عمل، از یک طرف میزان فقر را در میان این خانواده ها بالا برد و از طرف دیگر، سود بیشتری را به جیب صاحبان آن کارخانه ها سرازیر نمود، زیرا که دیگر این صاحب کاران مجبور به تأمین شرایط ایمنی، پرداخت اضافه کاری و بیمه این کارگران نشده و حتا در صورت پیش آمدن حادثه ای که منجر به صدمه زدن به کالای تولیدی بگردد، این کارگران را جریمه می کنند.

حتا زنانی که توانستند در برخی رشته ها شغل خود را در کارخانه ها حفظ نمایند، طبق قوانین اسلامی کار، موظف بوده اند که مالیات برآمد خود را درست برابر کارگران مرد پرداخت کنند. اما در عوض نه تنها دستمزدشان برای کار مساوی همیشه کمتر از مردان بوده است، بلکه بی رحمی قوانین اسلامی نسبت به زن در این جا پایان نیافته و چوب زن بودن شان را پس از مرگ، خانواده های شان باید بخورد. یعنی، چون بنابر موازین اسلامی فرزند از مادر ارث نمی برد، لذا پس از مرگ او کودکانش نمی توانند از مزایای بازماندگی مادر استفاده نمایند. در حالی که این زنان کارگر هم چون مردان در هنگام پرداخت مالیات، حق دوران بازنشستگی و... همان میزانی را که مردان پرداخت می کنند، باید بپردازند.

لابد با پیاده شدن این قانون، دولت دختران این خانواده های محروم را برای تحصیل به خارج از کشور خواهد فرستاد!!!!

زنان کارگر ما برای کلیه حقوق انسانی خود که در درجه اول رهایی از زنجیرهای استثمار سرمایه داری است، مبارزه می کنند، زیرا که به تجربه آموخته اند که راه دیگری برای این مبارزه وجود ندارد. تنها با سرنگونی نظام سرمایه داری است که قدم اول اساسی برای احیای آزادی دموکراتیک و انسانی آنان برداشته می شود.

سنگسار، شکل خاص ستیزه جوئی رژیم اسلامی با جنبش زنان ایران

دستگیری ها، تشکیل دادگاه ها، تعیین نوع جرم ها و سپس مشخص کردن نوع مجازات ها از جمله اعدام های زنجیره ای که هم چنان ادامه دارند، نشانگر موضع رژیم اسلامی نسبت به کلیه جریان های اپوزیسیون داخل کشور می باشد. در پی رشد جبهه سوم در ایران که در آن، موضع مردم بسیار مترقی تر از موضع طرفداران خاتمی و اصلاح طلبان بوده، رژیم همواره به دنبال زهرچشم گرفتن از مردم و سرکوب کردن این جنبش بوده است. در این مسیر، جناح «دموکرات» درون رژیم نیز با بنیادگرایان کاملاً هم صدا گشته است.

زنان که از پیش از روی کار آمدن خاتمی، یکی از فعال ترین اقشار جامعه در مبارزات اجتماعی و سیاسی بر علیه رژیم بوده اند، همواره در مراحل بعدی نیز از پیشروان جنبش مخالف جناح بنیادگرا و سپس جناح خاتمی گردیدند. زنان ایران پس از شکست جنبش دانشجویی که خود، پایه محکمی از آن بودند، تاکنون آرام ننشسته و به گزارش دستگاه های خبری خود رژیم، بطور مرتب در سطح کشور در حال اعتصاب و تظاهرات بوده اند.

رژیم اسلامی که ادامه حیات خود را در سرکوب هر بیشتر نیروهای مبارز مردمی می بیند، در این مقطع سرکوب زنان را به روشی مشخص و مستقیم لازم تشخیص می دهد.

سنگسار، به عنوان حربه ای مستقیم برای مبارزه رو در رو با جنبش زنان پیشرو جامعه ایران در این مرحله، به مفهوم ترس این رژیم از قدرت محرکه زنان بر علیه کل نظام می باشد.

وظیفه تشکل های مستقل زنان و پیشروی کارگری در این مقطع، ایجاد یک پیوند و آماده شدن برای مقاومت و مبارزه با این روش دوران بربریت جمهوری اسلامی در ستیزه جوئی با مبارزات حق طلبان زنان ایران می باشد.

آگاه کردن سایر زنان از اهداف دولت و جذب آن‌ها به این پیوند، یکی از حیاتی‌ترین حرکت‌های این جنبش بوده و کار متشکل آنان، به خصوص در پیوند با پیشروی کارگری، می‌تواند صدای آن‌ها را بگوش همه در جهان برساند.

وظیفه نیروهای مترقی خارج کشور هم سپس این خواهد بود که برای این‌گونه مبارزات زنان در ایران تبلیغ نموده و از سازمان‌های مترقی زنان و سازمان‌های کارگری در سطح بین‌المللی کسب حمایت و همبستگی نمایند.

آماده شدن برای این مقاومت و مبارزه با عملکردهای رژیم، در این جا به این معنی است که زنان عملاً نیاز به ساختن کمیته‌های مخفی برای دفاع از خود دارند و می‌باید در برابر حرکت رژیم بطور متحد و برنامه‌ریزی شده، بلند شده و عملاً اعتراض کنند. مثلاً در مورد حکم سنگسار، قبلاً از محلی که قرار است حکم در آن به اجرا در آید، مطلع شده و با برنامه قبلی که کمیته مشخص می‌کند، در محل جمع شده و به اعتراض جلو رفته و عملاً از اجراء حکم ممانعت کنند. یا به محل صدور حکم، جایی که قاضی مربوطه نشسته رفته و محل را در محاصره خود در آورند و خواهان تغییر رأی دادگاه شوند.

منظور این که، در این مرحله از مبارزه با رژیم، دیگر زنان ایران نمی‌بایستی منتظر افراد یا جریان‌هایی بشوند که بیاید و از حقوق انسانی و حق حیات آن‌ها دفاع کند. در طول این چند سال باید متوجه شده باشیم که تنها با اعتماد به قدرت خود و قدرت اتحاد خود است که می‌توانیم جلوی یورش‌های رژیم را بگیریم، نیروی دیگری در عمل وجود ندارد. از این پس هر چه صبر و تحمل ما در برابر یورش‌های رژیم اسلامی بیشتر شود، جسارت و دریدگی رژیم نیز بیشتر خواهد شد و باور خواهد داشت که با این اعمال خواهد توانست بر عمر حکومت خود بیافزاید.

زنان ایران با انتخاب خاتمی، آخرین شانس را به این رژیم دادند تا از موقعیت خود دفاع کند. اکنون دیگر جانی برای صبر و بردباری نیست که توبه‌گرگ مرگ است!

به مناسبت بزرگداشت روز زن

روز ۸ مارس هر سال فرصتی بوده است تا نگاهی به وضعیت زنان ایران در عرصه اجتماعی و سیاسی بیاندازیم.

از آنجائی که زنان نیمی از افراد جامعه را دربرمی گیرند، پرداختن به مسائل آنان، در حقیقت به معنای پرداختن به کلیه مسائل روز جامعه ایران می شود. از این رو، ما نیز همواره شاهد و ناظر حضور آنان در زمینه های بسیاری از مبارزات مردمی بر علیه رژیم اسلامی ایران بوده ایم. تک تک زنان ایران نه تنها بطور مدام در حال جنگیدن با جمهوری اسلامی بر سر حقوق انسانی، اجتماعی و مدنی خود بوده اند، بلکه در چند سال اخیر همواره در صحنه مبارزات سیاسی حضور داشته و با تمام امکانات و قدرت خود، پا به پای مردان مبارزه کرده اند. انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری یکی از دستاوردهای بزرگ زنان در مبارزه با رژیم مستبد و تمامیت خواه اسلامی در دهه دوم حیات این نظام بود. حضور پا به پای زنان کارگر در مبارزات کارگران ایران بر علیه قوانین کار و انواع فشار و ستم وارد بر کارگران، از قبیل دستمزدهای عقب افتاده، اخراج ها، میزان حقوق، بیمه و مزایا یک نمونه و حضور دختران دانشجو در مبارزات دانشجویی قریب به دو سال پیش و حضور زنان در دفاع از حقوق دموکراتیک و حق بیان مطبوعات توقیف شده نمونه دیگری از مبارزاتی بوده است که بر روی انتخابات نمایندگان مجلس ششم تأثیر مستقیم گذاشت. حضور مستقیم و پیگیری اقتشار مختلف زنان ایران در مسائل روز کشور و در مبارزه علیه ستم جنسی ای که قوانین اسلامی بر زن روا داشته (به خصوص کوشش زنان در انتشار مجلات و مطرح کردن فشارها و محدودیت هائی که قوانین رژیم اسلامی بر زنان تحمیل کرده)، جو کنونی ایران را به آن جا رسانیده که حتا صدای مهره های اصلاح طلبی هم چون زهرا رهنورد، رئیس دانشگاه الزهرا، این طور به اعتراض و نگرانی بلند شده و در رابطه با دستگیری روزنامه نگار، فریبا داوودی، می گوید:

«مانمی گوییم که در کشور جرمی وجود ندارد و زنان و مردان مرتکب جرم نمی شوند، اما باید از مجاری قانونی و اخلاقی ... بهره مند باشیم، ...» «چرا باید... یک زن روزنامه نگار را جلوی فرزند و همسرش با خشونت از خانه و خانواده جدا کرده و در حبس قرار دهند.» «چرا با زنان نخبه و اندیشمند، این چنین ظالمانه و خشنونت بار رفتار می شود.» (تهران، ایرانا، ۱۱ اسفند ۱۳۷۹ برابر اول مارس ۲۰۰۱).

جواب به این سؤال ها بر همگان روشن است: در کلیه نظام های دیکتاتوری کشورهایمانند ایران، به هر شکل و لباسی، گرفتن همه گونه حق آزادی (به خصوص حق بیان) و خفه کردن هرگونه صدائی در گلو، تضمین کننده عمر این نوع نظام ها است (البته تا زمانی که موقع قیام مردمی فرارسد).

اما در چنین دورانی همواره فشار و ستمی مضاعف بر زنان روا داشته می شود و دلیل آن هم براحتمی برای همگان قابل درک است: آنگاه که زنان مبارز و پیشروی جامعه ای برای مبارزه بر علیه بیدادگری های رژیم کشور خود برخیزند، ناخودآگاه این حرکت به فرو ریختن یکی از پایه های رژیم که همان ستم مضاعف بر زن باشد، منتهی می گردد. دلیل اینهم آن چنان مبهم نیست: ستم جنسی بر زن یکی از سه اصل اساسی است که نظام مالکیت خصوصی از ابتدا بر آن متکی و استوار گردید. از اینرو است که نظر پردازان رژیم اسلامی ایران هم با کمال وقاحت، قادرند سر خود را بالا گرفته و این گونه ادعا کنند:

عبدالکریم سروش: «...وقتی چیزی در تاریخ قاعده شد، باید آن را واجد ریشه ای که در روان یا ساختمان بیولوژیک انسان دانست»، «من نمی خواهم بگویم به زنان ظلمی شده یا نشده، بلکه می خواهم بگویم که با این تبیین مبتنی بر ظلم مسأله حل نمی شود»، «...با چنین تحلیلی شاید دیگر نامش را ظلم هم نتوان گذاشت. وقتی امری مقتضی شرایط است چگونه می توان نام آن را ظلم گذاشت.»

نقض گفته سروش را در نظریه رهنورد، ایرانا این طور عنوان می کند: «هم اکنون زنان پیشتر از قانون حرکت می کنند، اما به لحاظ قانون های مدنی گرفتار موانع و مشکلات بسیار بزرگی هستند که جلوی رشد و فعالیت آن ها را گرفته است.»

وقتی که رهنورد از مراجع قضائی و قوه مقننه می خواهد تا در اصلاح قوانین قیم مآبانه نسبت به زنان کوشش شود، ما این نتیجه را می توانیم بگیریم:

(۱) بازدهی آن همه آموزش های اسلامی بر روی زنان ایران، در واقع به ضدنظریه سروش تبدیل گشته و نشان می دهد که این نظریه ها نه تنها «ریشه در روان و ساختمان بیولوژیکی» (ساختمان بدنی) زن ندارد، بلکه

(۲) ریشه اصلی در درون قوانین است. رژیم هم بر پایه همین قوانین استوار است. لذا رژیم به افرادی مانند سروش نیاز دارد تا به اصطلاح جواب گوی فلسفی این موج در حال پیشرفت باشد و تا آن جا که ممکن است هم چون سدی جلوی این حرکت را بگیرد. اخلاق و تعصبات مذهبی هم به عنوان یکی از این وسائل، همیشه بکار گرفته شده است.

جمع بندی زهرا رهنورد از وضعیت زنان ایران در رژیم اسلامی و پیشنهاد او در مورد تغییر قانون کاملاً صحیح و حتا انقلابی است. منتهی به نظر ما یک اشکال اساسی دارد و آن این است که پیشنهاد این تغییر در قانون به نفع زنان را به تهیه کنندگان و مجریان این قوانین می دهد - گویی آن ها ندانسته و از روی سهل انگاری و نادانی این قوانین را پیاده کرده و در این بیست و دو سال به زنان ایران تحمیل کرده اند!

آنان که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ این قوانین را به عنوان «قانون اساسی» تصویب کرده و تا کنون نیز به اجرا در آورده اند، به خوبی به نوع و میزان بندهائی که این قوانین بر دست و پای زنان می زدند، آگاه بوده و هستند و به همین دلیل هم

نظرپردازان خود را از انواع حجت الاسلام‌ها و آیت الله‌ها و «دانشمندان» بوجود آورده‌اند، تا از طریق رشد تعصبات مذهبی بتوانند جلوی هرگونه مقاومت و مبارزه‌ای را که زنان در راه کسب آزادی و حقوق‌شان می‌کنند، سلب نمایند. سلب حقوق مدنی و اجتماعی از زنان عملاً نیمی از جامعه را فلج کرده و آنان بر اثر فقر فرهنگی از یک طرف و فقر اقتصادی ناشی از نظام حاکم و قوانین ظالمانه آن از طرف دیگر، در زندگی به قدری درگیر ابتدائی‌ترین مسائل و نیازهای روزمره می‌شوند که دیگر فرصت و توانی برای مبارزه بجا نمی‌ماند.

لذا ساده لوحانه خواهد بود، اگر تصور کنیم که می‌توانیم سرمداران این رژیم را با منطق، گوشزد یا خواهش و تمنا به ایجاد کوچک‌ترین تغییری اساسی در وضع زنان ایران، وادار کنیم. اضافه بر این، اصلاحاتی هم که در چهارچوب قانون اساسی کنونی انجام گیرد، هرگز نمی‌تواند جوابگوی نیازهای آزادی خواهانه و حقوق انسانی زنان ایران باشد.

در بهترین شکل، این اصلاحات وضع زنان ایران را به دوران قبل از انقلاب و زمان شاه باز می‌گرداند. در میان ما هنوز هستند کسانی که خود، آن دوران را تجربه کرده و خوب به خاطر می‌آورند که وضع زنان در برابر قانون و در اجتماع چگونه بود. صرف نداشتن حجاب یا تا حدودی حق انتخاب لباس یا حق کار و تحصیل در بسیاری از زمینه‌ها، هرگز نتوانست حقوق واقعی زنان را در برابر قانون و اجتماع نسبت به آن‌ها ادا کرده و از ستم جنسی بر زن جلوگیری نماید. موارد زیر از جمله زنجیرهایی است که در نظام سرمایه‌داری وابسته به غرب شاه، بر دست و پای زنان ایران در شهرهای بزرگی چون تهران که «دروازه‌های تمدن به رویش باز شده بود» دیده می‌شد:

۱- اجازه دختر بدست پدر و برادر، اجازه زن بدست شوهر بود. در خانواده‌ها آزادی‌هایی که به پسران داده می‌شد، برای دختران ناشایست بشمار می‌آمد. در روابط زنانشونی، زنی قابل تقدیر بود که بتواند نقش

کلفت، وسیله خصوصی ارضاء همسر، ماشین تولید مثل و مسنول کلیه امور مربوط به خانه و افراد خانه را بازی کند و با همه این وجود، همیشه با پوشیدن لباس های «شیک» و آرایش صورت و موی خود، شوهر خود را از رها کردن او و بدنبال زنان دیگر رفتن باز دارد! زن شایسته کسی بود که همه ایی مسائل را با روی باز و خلق و خوی خوب و پسندیده پذیرفته و اعتراض نمی کرد!

۲- اجازه کار و تحصیل زن بدست شوهر بود. لذا خیلی از مردان دختران کم سن و سال را انتخاب می کردند تا آنان را «بنا به میل و سلیقه خویش پرورش دهند»!

۳- زنان کارگر و کارمند همواره در محل کار خود از جانب مردان مورد بی احترامی و بی حرمتی قرار می گرفتند. لذا هر کسی حاضر نبود با زنی که مثلاً پرستار یا نرس بود ازدواج کند. گویی آن زن کالای دست دومی در بازار بود! اما با تمام این ها نظام حاکم هیچ گونه بودجه اقتصادی خاصی برای زنانی که مجبور بودند برای گذران زندگی خود کار کنند، نداشت، تا این زنان بر اثر فشار مالی روی به هر کاری نبرند.

۴- حق طلاق همواره با مرد بود. حتا با وجود دادگاه های خانواده که به اصطلاح برای ایجاد تساوی حقوق و عدالت بین زن و مرد در امر طلاق ایجاد شده بود، باز هم زن نیاز به این داشت که شوهر یا وکیل شوهرش سوره طلاق را بخواند، در غیر این صورت زن باز هم نمی توانست طلاق خود را بگیرد، حتا با داشتن ورقه حق طلاق از سوی دادگاه. اما اگر مرد مایل به طلاق دادن بود، پس از رفتن به دادگاه خانواده در آخر می توانست زن خود را حتا در غیاب او نیز طلاق دهد و برای این منظور کافی بود که با داشتن اجازه طلاق از سوی دادگاه به محضری رجوع کرده و سوره طلاق را در حضور شاهد می خواند.

۵- در برابر پدر، مادر هیچ گونه حقی نسبت به فرزندان خویش نداشت، مگر در شرایط خاص. پس از طلاق، فرزند دختر تا هفت سالگی و فرزند پسر تا دو سالگی به مادر می رسد و پس از آن پدر می توانست فرزند را از مادر جا کند، مگر در برخی شرایط خاص.

۶- زنی که از شوهر فرزندی نداشت، پس از مرگ شوهر، از آن زندگی مشترک هیچ سهمی نمی برد و خانواده شوهر می توانستند زن را از خانه و آشیانه اش به بیرون انداخته و ارث (پسر یا برادر خود) را بر زن محروم نمایند. زنی که از شوهر فرزندان به جا داشت، تنها یک هشتم از اموال را از شوهر به ارث می برد و بقیه متعلق به فرزندان بود. خانه و زندگی ای که این زن طی سال ها زحمت و به اصطلاح یکی را دو تا کردن فراهم کرده بود، به ناگهان از او سلب شده و به فرزندان تعلق می گرفت. اگر فرزندان زیر سن قانونی بودند، مردی از طرف خانواده مرد (مثل برادر شوهر) بر امور زندگی و چگونگی تقسیم ارث و حفاظت از آن تا به سن قانونی رسیدن کودکان، گمارده می شد.

۷- هنوز در سال ۱۳۵۷ و قبل از انقلاب اجازه خروج زن از کشور بدست شوهر و اجازه خروج فرزندان فقط بدست پدر بود. در نتیجه زن ها با ظاهری کاملاً غربی و مد روز باید در گذرنامه اشان از شوهر اجازه خروج می داشتند.

۸- در آن زمان، اگر بین زن و شوهر اختلاف به جایی می کشید که دعوا می شد، مرد بدون هیچ گونه دغدغه خاطری به خود اجازه می داد که هرگونه ضرب و شتمی را بر زن وارد آورد. در این گونه موارد زن از هیچ گونه حمایت قانونی برخوردار نبود، مگر این که پدر یا برادر داشت. زنانی که از داشتن پدر یا برادر محروم بودند، هیچ مرجعی برای حمایت نداشتند تا در برابر اعمال وحشیانه شوهر ایستادگی کند. حتا رفتار دادگاه های

خانواده نسبت به زنانی که بدون پدر یا برادر به این دادگاه رجوع می کردند با رفتاری که نسبت به زنانی می شد که خانواده اشان از آن ها حمایت می کرد، کاملاً فرق می کرد. هیچ مرد غریبه ای جرئت حمایت از زن شوهرداری را نمی کرد، چون بلافاصله مورد تهمت قرار می گرفت و به تصور بر این می رفت که حتماً آن ها با هم رازی در پنهان دارند! و به خاطر او است که این زن با شوهرش نمی سازد. در غیر این صورت، یک زن «سالم» کسی بود که مطیع و سر به زیر بوده و «هرگز کسی صدایش را نمی شنید»! هرگاه زنی قادر بود به خاطر فهم و شعورش در برابر این ستم ها بایستد، بلافاصله به او تهمت: «زیر سرش بلند شده است» را می زدند.

۹- رفتار مرد سالارانه در خانواده، در میان بستگان و در کوچه و بازار و محل کار همیشه زنان را رنج می داد. بی حرمتی و آزار و اذیت زنان و دختران در خیابان، در ایستگاه اتوبوس، داخل اتوبوس های انبوه از جمعیت، توی تاکسی، در صف سینما و غیره بسیار متداول و حتا پذیرفته شده بود. حتا این که علت این امر را طرز رفتار و لباس پوشیدن زنان قلمداد می کردند نیز در جامعه جا افتاده بود. همه این ها نتیجه فرهنگ مرد سالاری حاکم بود که از طریق قانون حمایت می شد و حتا خیلی از زنان نیز این باور را داشتند که در واقع مقصر خودشان هستند. سردمداران و قانون گذاران آن زمان نیز هم چون همپالکی های عمامه ای امروز خود، خوب می دانستند که چه می کنند!

لذا چرا زنان ایران باید پس از بیست و دو سال تحمل ستم مضاعف و قرون وسطانی رژیم اسلامی، اکنون به مبارزه برخیزند تا با ایجاد اصلاحات بدست جناح اصلاح طلب رژیم، از این چاه در آمده و به چاه قبلی افتند؟ آیا هنوز وقت آن نرسیده که زنان و دختران نسل امروز ما، در برابر اشکال مختلف ستمی که

در طول تاریخ بر آن‌ها تحمیل گشته، به مبارزه برخاسته و ریشه این مردسالاری و ستم بر زن را قطع نمایند؟

اگر چه هرگونه مبارزه ای از طرف زنان ایران در برابر رژیم مورد تأیید همه‌گان است، اما تا کنون باید بر زنان ایران ثابت شده باشد که نه با زبان خوش، مثل طرز برخورد زهرا رهنورد و نه از راه پارلمان مقاومت کردن در برابر رژیم، مثل سخنرانی پیش از دستور اخیر فاطمه حقیقت جو، نماینده مجلس، می توان حقوق و آزادی خود را کسب کرد.

از این رو است که ما معتقدیم که مبارزات زنان ایران برای کسب آزادی و حقوق انسانی آن‌ها منوط به ایجاد حرکت های متشکل و سازماندهی شده ای است که از بطن جامعه بلند شود. شخصیت های شناخته شده ای هم چون نماینده مجلس و رئیس دانشگاه، به جای این که عاملان ستم بر زن حاکم را مورد خطاب قرار دهند و خواهان ایجاد عدالت در چارچوب همان نظام و ایدئولوژی باشند، می باید روی خطاب خود را به توده زنان ایران کرده و صادقانه ابراز دارند که از این بیشتر ظلم را نمی شود تحمل کرد و زنان ایران را در خط درست مبارزه راهنمایی کنند. اما این توقع از بورژوازی اصلاح طلب خیلی زیاد است!

ولی این نوع برخوردها در درون رژیم در واقع جو حاکم را به نفع زنان در تمام اقشار جامعه تمام می کند و به زنان این شجاعت را می دهد که در پی راه حلی برای مبارزه مستقیم تر باشند. زنان ایران نیز هم چون سایر اقشار جامعه از زمان روی کار آمدن خاتمی تا به امروز به این نتیجه رسیده اند که به جناح اصلاح طلب امید نیست.

زنان ایران به تشکلی که کاملاً از دخالت رژیم و جریانات داخلی و خارج کشور، مبرا و مستقل بوده و از بطن توده مردم بیرون آمده باشد، احتیاج دارند که حتی پس از سرنگونی این رژیم نیز هم چنان مستقل و متشکل در صحنه

سیاسی و اجتماعی جامعه حاضر بوده و خود را برای مبارزه با جریان‌ات راستی که امروز سنگ دکتر مصدق را به سینه می‌زنند، آماده کنند. بورژوازی ملی ما چه از نوع جناح اصلاح طلب درون رژیم، چه از نوع مصدقی آن و چه از نوع سلطنت طلب اش، جملگی به نوبه خود، در صحنه سیاست ایران جولان داده و ماهیت خود را در زمان حضورشان در صحنه عمل ثابت کرده اند. با این تجربه از گذشته دور و نزدیک، زنان ایران اکنون روشن تر و آگاه تر از آنند که دنباله روی این جریان‌ات شوند. در نتیجه، زمان آرام نشستن و منتظر دیگران شدن بسر رسیده و زنان ایران با تشکیل یک سازمان دفاع از حقوق زنان لازم است همواره به طور فعال در صحنه حضور داشته و خود را به سایر جریان‌ات مستقلی که به همین نحو از بطن جامعه بیرون می‌آیند، متصل کنند.

وجود چنین تشکلی البته نیاز به یک برنامه مبارزاتی مشخص دارد که در درون آن کلیه خواست های زنان انعکاس یافته باشد. به نظر ما موارد زیر از جمله خواست های اساسی و مهم این تشکل می تواند باشد:

- ۱- برچیده شدن هرگونه ماده ای در قانون که بین زن و مرد تفاوتی مبنی بر جنسیت می گذارد.
- ۲- جمع شدن هرگونه مزایای قانونی مرد به صرف جنسیت.
- ۳- برابری کامل حقوق مدنی و اجتماعی بین زن و مرد.
- ۴- برابری کامل دستمزد و مزایا برای زن و مرد در برابر کار مساوی.
- ۵- گذاشتن مجازات برای وارد آوردن هرگونه ضرب و شتم یکی بر دیگری.
- ۶- حق انتخاب همسر و حق طلاق بطور مساوی برای زن و مرد.
- ۷- آزادی عمل: حق کار، حق تحصیل، حق مسافرت برای همه زنان.
- ۸- برابری میزان ارث دختر و پسر از پدر یا مادر.

۹- سهیم بودن زن و مرد بطور مساوی از اموال مشترک.

۱۰- وارث مساوی بودن از اموال مشترک

۱۱- حقوق مساوی بین پدر و مادر در برابر فرزندان

پایاده کردن چنین ماده هانی در قانون اساسی یعنی زیر و رو کردن کل نظام کشور، یعنی زدودن تمامی مظاهر مذهبی و ستم از قانون، یعنی انقلاب! و نه اصلاحات در چارچوب این نظام یا هر نظام سرمایه داری دیگر! در این جا ممکن است که در ذهن خواننده این تداعی کند که موارد بالا، مسائل ناگفته و ناشناخته ای نیستند و اغلب جریانات اصلاح طلب و سوسیال دموکرات کشور و حتا سلطنت طلب ها هم همین بحث ها را دارند... یا مگر در اروپا و امریکا غیر از این است!؟

عقیده ما بر اینست که آن چه که تمامی جریانات راست در این موارد مدعی آن هستند و نمونه به اصطلاح کارای آنرا هم از کشورهای غربی مثال می آورند، ممکن است برای برخی از زنان ایران به علت تحت فشار و اختناق و ستم قرار داشتن «فرج» ی باشد. اما واقعیت امر را با نگاهی صادقانه به تاریخ احزاب دموکرات، سوسیال دموکرات و کارگری در قدرت آمریکا و اروپا می توانیم ببینیم. این جریانت که هم از «حقوق کارگر» و هم از «حقوق زنان» دفاع می کنند یا مانند فاطمه حقیقت جو در پی بحث های پارلمانی این «حقوق» را از نمایندگان مجلس سرمایه داری می خواهند و یا مانند زهرا رهنورد با خواهش و تمنی. اشکال این نوع دیدگاه در اعتقاد به «دموکراسی بورژوائی» است. یعنی از طریق رأی به «نمایندگان مردم» و ورود به مجلس و نظام حاکم می توان حق خود را گرفت. در حالی که تاریخ همه این احزاب نشان می دهد که نه تنها این جریانت نتوانسته اند «خواسته» های خود را از نظام سرمایه داری بگیرند، بلکه خود عملاً و نهایتاً در شمار عمال نظام سرمایه داری در آمده و زحمت سرکوب مردم را از روی دوش گرداندگان نظام سرمایه داری برداشته و

خود تحت عنوان «نماینده» مردم، در عمل هر گونه حق اعتراض و مبارزه را از توده مردم سلب کرده اند. پرونده و نتیجه عملکرد این احزاب در غرب امروزه نشان می دهد که آن ها نتوانستند هیچ یک از مبانی بورژوازی را حتا در زمانی که خود در مسند قدرت قرار گرفتند تغییر دهند. نتیجه این که آن ها نه تنها هرگز قادر به پاسخ گویی به خواسته های کارگران نشده اند که مسائل زنان نیز هم چنان در حد راه حل های بورژوازی برای زنان طبقه خود، باقی مانده است.

لذا اگر چه وجود ۱۱ نکته بالا و خیلی نکات دیگر را هم در قوانین دموکراتیک این کشورها می توان یافت، ولی در این کشورها (حتا در سوئد، نروژ و آلمان) هنوز هم کلیسا و نظام سرمایه داری حاکم بوده و ستم طبقاتی و ستم جنسی وجود دارد. مثلاً زمانی که زنان برای حق سقط جنین بر این دولت ها فشار می آورند، بلافاصله، جناح های محافظه کار و مذهبی به پاپ اعظم در روم روی آورده و پاپ هم بلافاصله این دولت های «مردمی» را گوشمالی می دهد و این طرفداران «آزادی» و «حقوق» زن و این «نمایندگان» توده مردم نیز فوراً عقب می نشینند.

آن چه که مردم ایران و به خصوص زنان ایران در رابطه با این جریانات غربی باید بدانند، اینست که دستاوردهای دموکراتیک، مثل آزادی بیان و حقوق زنان در این کشورها نه محصول مبارزات احزاب دموکرات یا سوسیال دموکرات که در واقع بخشی از مبارزات خود مردم به خصوص در دوران انقلابات بوده است. نمونه همه این نکات را زنان ایران در دوران انقلاب مشروطه و بعد هم انقلاب ۱۳۵۷ تجربه کرده اند و بهترین شکل حقوق دموکراتیک برای مردم ایران را هم در دهه ۱۳۵۰ بدست بورژوازی ایران به خاطر می آورند. پس جریانات اصلاح طلب و سوسیال دموکرات چه در ایران و چه در خارج، برنامه تازه ای برای ارائه ندارند.

امروز موضوع اصلی برای زنان ایران تنها کسب حقوق و آزادی نیست، بلکه چگونگی رسیدن به آن هم مطرح است. تمام این تجربیات تاریخی ثابت می‌کند که برای کسب حقوق انسانی و رهایی واقعی از چنگال هرگونه ستم و استثماری باید به ریشه آن‌ها پرداخت و راه حل اساسی و انقلابی برای آن یافت.

مسئله روز زنان ایران هم جدا از سایر مسائل جامعه و مسائل اقشار دیگر نیست. در حقیقت مسئله زنان با کلیه مسائل جامعه ارتباط مستقیم دارد. همان طور که در ابتدای این مقاله آمد، زنان در تمام مبارزات سهم و حضور داشته‌اند: در مسائل کارگری زنان کارگر، در مسائل دانشجویی زنان دانشجو، در مسائل اقلیت‌های ملی زنان این اقلیت‌ها، در مسائل مذهبی... مسائل سیاسی، اجتماعی، مدنی و غیره، همه‌جا زنان در این مسائل برابر مردان و گاهی هم بیشتر سهم می‌برند. حال چگونه می‌توان مثلاً مسائل اعتصاب دانشجویان را از مسائل زنان جدا کرد؟

دانشجویان زنی که برای آزادی بیان در روزنامه‌ها اعتصاب و تظاهرات کردند، با همان رژیمی در افتادند که برای کسب آزادی خود باید در بیافتند. زنانی که برعلیه بیکاری، تورم و فقر خود و خانواده‌های خود بیرون ریخته و اعتصاب می‌کنند، با همان رژیمی روبرو هستند که ستم جنسی را هم بر آن‌ها روا می‌دارد. در نتیجه، دشمن اصلی در تمام این موارد یکی است: نظام حاکم!

برای برچیده شدن هر یک از این ستم‌ها باید با همین نظام حاکم در افتاد. پس ریشه اصلی این همه مسائل نظام حاکم است. اما حالا برای سرنگونی این نظام چه راه حل اساسی وجود دارد؟ حالا که به جریانات سیاسی موجود امیدی نیست، پس راه حل چیست؟

راه حل بسیار ساده است. مسائل زنان هم مانند هر قشر دیگری در جامعه بدست خود زنان در ایران حل می‌شود. یعنی زنان ایران می‌توانند به طور مستقل از کلیه این جریانات اپوزیسیون داخل و خارج کشور، خود را سازماندهی کرده و در یک

تشکل مستقل خواسته های خود را مشخص کنند و برای رسیدن به آن ها فقط به تشکلات مستقل دیگر نظیر خود بپیوندند.

زنان ایران برای رسیدن به اهداف خود نه تنها باید رژیم حاکم را سرنگون کنند که می باید مبانی اصلی نظام سرمایه داری را هم (مانند مذهب، دولت و شکل خانواده بورژوائی) بطور کلی زیر و رو نمایند و به جای رأی به نمایندگان مجلس و دولت سرمایه داری که مجری قوانین نظام سرمایه داری است، نمایندگانی از میان خود انتخاب کرده و ارگان های دفاع از حقوق زنان را بسازند.

اجازه چنین عملی را هیچ نظامی جز نظام کارگر، به هیچ قشری اعطاء نخواهد کرد. تنها در نظام حاکمیت شوراها است که مردم تمامی اقشار جامعه حق خواهند داشت تا بطور مستقیم در ساختن آینده خود و قوانین لازم در جامعه دخالت کنند. در نظام شورائی دیگر شاه، امام یا مجلس و رئیس جمهور وجود ندارد که وقتی بر مسند نشست، دیگر به هیچ وجه پایین آمدنی نباشد. نمایندگان مردم در شوراها، در هر زمان و بلافاصله قابل عزل و نصب هستند.

خلاصه کلام این که زنان ایران هم مانند کارگران ایران، دانشجویان و سایر اقشار جامعه، زمانی در حقیقت و عمل می توانند به رهائی نهائی دست یابند که خود وارد صحنه عمل شده و منتظر نجات به دست قهرمانان سیاسی ننشینند.

روز جهانی زن بر همه زنان جهان مبارک باد

کلارا زتکین



کولنتای



روزا لوکزامبورگ

